

## سرنوشت انتخابات

## در رژیم اسلامی ایران

بهروز فرهیخته

۲۸ آبان ۱۳۹۰

نظام انتخاباتی رژیم اسلامی ایران تاکنون روندی را طی کرده است که خبر از مرگ آن می دهد. همه تحولات این نظام انتخاباتی از زمان رأی گیری درباره تعیین نوع رژیم پس از سقوط نظام پادشاهی در ایران تا انجام انتخابات ریاست جمهوری دهم - که در اینجا وارد شرح یکایک آنها نمی شویم - نشان از آن دارند که این روند به فرجام نهایی خود هرچه بیشتر نزدیک می شود. این فرجام با توجه به ماهیت استبدادی این رژیم چیزی جز نزدیک بودن مرگ نظام انتخاباتی رژیم اسلامی را گواهی نمی دهد.

آنچه در اینجا مورد بررسی ما قرار خواهد گرفت مربوط به حرکتی سیاسی از سوی سران این رژیم است که قطعاً سرنوشت نظام انتخاباتی آن را رقم خواهد زد. موضوع تغییر نوع انتخاب رئیس جمهور یا حتی حذف این پست، از زمانی جدی شد که خامنه ای در ۲۴ مهر (۱) در میان دانشجویان کرمانشاه گفت: «در شرایط فعلی، نظام سیاسی کشور ریاستی است و رئیس جمهور با انتخاب مستقیم مردم برگزیده می شود...؛ اما اگر روزی در آینده احتمالاً دور، احساس شود که نظام پارلمانی برای انتخاب مسئولان قوه مجریه بهتر است، هیچ اشکالی در تغییر ساز و کار فعلی وجود ندارد.»

ارگان کارگران انقلابی متحد ایران



شماره ۴ - آذر ۱۳۹۰



## فهرست:

- سرنوشت انتخابات در رژیم اسلامی ایران ص ۱  
 انتخاب بین قانون کار بد و بدتر؟ ص ۴  
 کارل مارکس (زندگی نامه مختصر مارکس و شرح مارکسیسم) لنین ص ۱۴  
 سه قطعه شعر ص ۳۳

است، اما اینان توجه ندارند آنچه در آن زمان در نظر او مهم بود همان قسمت نخست، یعنی «مصلحت نظام این است که یک مدیر قوی را در رأس کار بگذاریم»، است و نه قسمت دوم که با در نظر داشتن شرایط آن زمان نمی توانست آن را به گونه ای دیگر فرمولبندی کند. این نظر ما را سخنان خود خامنه ای هنگامی که در همان مجلس گفت: «آن چیزی که در مدیریت قوه مجریه امروز در قانون اساسی ما وجود دارد انصافاً این چیز خیلی کمی است با این اقتداری که برای اداره کشور لازم است قابل مقایسه نیست» به طور کامل تأیید می کند. او همانجا گفت: «امام در نامه ای که مرقوم فرموده اند تمرکز را تصریح کرده اند یعنی آن چیزی که ما باید حتماً بر اساس او مشی کنیم این هست که باید کاری کنیم که قوت متمرکز بشود در یک جا و اقتدارات تقسیم نشود.» خامنه ای حتی به این حد قانع نبود و گفت: «البته در کنار این حقیقتاً آقایان بایست توجه کنند ببینند آیا چیزی بر این اقتدارات اضافه بشود، کم بشود یا نه که من تصورم این است که حتی همین اقتدارات اگر روی هم ریخته بشود باز برای مدیریت کشور کم است. این تجربه من است. ... برای اداره کشور این اقتدارات مجموعاً کافی نیست و کم است...» او امروز نیز همان تمرکز و نیز افزایش قدرت سیاسی یا به قول خود او «قوت متمرکز» را «مشی» خود قرار داده است.

پرسش این است که چه نیازی این آدم پلید را چنین مشتاق تمرکز قدرت سیاسی - البته در دست خود وی - کرده است؟ این نیاز اساساً دارای ماهیتی طبقاتی است و از تمرکز قدرت اقتصادی در دستان بورژوازی بوروکراتیک - نظامی ناشی می شود و جهت اصلی تقابله در مبارزه طبقاتی به ضد طبقه کارگر و سایر زحمتکشان کشور است. ولی این نیاز جنبه های دیگری

این نظرات حتی در میان سران رژیم اسلامی ایران مخالفانی همچون رفسنجانی دارد که در واکنش به آن گفت: «تحقق محتمل این کار مستلزم تغییر در قانون اساسی آن هم با سازوکار خود و تغییر در جمهوریت نظام است، در غیر این صورت تضعیف بخش جمهوریت نظام خلاف قانون اساسی است و قدرت انتخاب مردم محدود و محصور می گردد.»

برخلاف نظر دروغین کاسه لیسان ولی فقیه، مانند محمد دهقان عضو هیأت رئیسه مجلس، تغییر ساختار سیاسی نظام «به دلیل وجود ایرادات علمی و تخصصی» نیست. تغییر نظام انتخاباتی و حتی حذف یا لغو آن، قطعاً تغییری سیاسی است که در راستای تمرکز هرچه بیشتر قدرت سیاسی در دستان شمار کوچکتري از مهمترین نمایندگان بورژوازی بوروکراتیک - نظامی حاکم، عملی خواهد شد. تمرکز قدرت سیاسی بدین شکل، نتیجه محتوم تمرکز قدرت اقتصادی در انحصار بورژوازی بوروکراتیک - نظامی است.

گرچه اکنون به ظاهر مواضع خامنه ای به لحاظ تصدی مهمترین پست قوه مجریه با نظرات او در «مجلس بازرنگری قانون اساسی» در سال ۱۳۶۸، متناقض به نظر می رسد، ولی اگر در نظرات آن روزین او نیز دقت کنیم، می بینیم که او در آن زمان هم به عنوان نماینده بورژوازی بوروکراتیک - نظامی نوپای جدید، خواهان تمرکز قدرت سیاسی و دور شدن دستان توده مردم از این قدرت بود. او در آن مجلس گفت: «مصلحت نظام این است که یک مدیر قوی را در رأس کار بگذاریم که آنها متکی باشد به آراء مردم، نه به حزب و فراكسیون های حزبی در مجلس». به نظر برخی قسمت دوم جمله او با نظر کنونی اش ناسازگار

ندارد، توجه به شرایط متفاوت این دو زمان مهم است. در آن زمان هنوز بورژوازی بوروکراتیک - نظامی، نوپا بود و نمی توانست قدرت اقتصادی و سیاسی را به انحصار خود درآورد، بنابراین برای پیشرفت مقاصد خود به فریب مردم، بسیار بیشتر از امروز، نیاز داشت، به ویژه که هنوز از انقلاب بد فرجام بهمن سال ۱۳۵۷ زمان زیادی نگذشته بود.

پرسش دیگر این است که در صورت تعیین رئیس جمهور یا نخست وزیر توسط مجلس اسلامی، آیا به نظام حزبی و اکثریت و اقلیت حزبی در این مجلس امکان فعالیت واقعی خواهند داد؟ پاسخ به این پرسش به طور قاطع منفی است، زیرا چنین نظامی نیازمند حضور مردم از طریق احزاب در صحنه سیاسی است و این درست چیزی است که با خواست بورژوازی بوروکراتیک - نظامی مغایرت دارد. علاوه بر این، نظام حزبی مستقل از این بورژوازی، با منافع ولی فقیه که می کوشد به پادشاهی مستبد با اختیاراتی ورای هر قانونی تبدیل شود، جور در نمی آید.

در سال ۱۳۶۸ در مجلس بازننگری قانون اساسی، سیستم انتخاباتی کشورهای اروپایی این گونه مورد نقد خامنه ای قرار گرفت: «اگر دولت استیضاح شد نخست وزیر هم با دولت ساقط خواهد شد. یک خلا به وجود می آید الان ما این را در بعضی از کشورها مشاهده می کنیم. یک دولتی استیضاح می شود ساقط می شود در فاصله خیلی کوتاهی آن رئیس جمهور تشریفاتی مجبور است که یک نفر را بخواهد یا آن حزب، انتخاباتی راه بیندازند مشکلات فراوانی از این ناحیه پیش می آید.» در بسیاری از کشورهای اروپایی که دارای رژیم پادشاهی اند، به خاطر آنکه شاه دارای اقتدار سیاسی نیست نخست وزیران توسط اکثریت

نیز دارد: از یک سو، به دلیل تشدید انواع ستم و استثمار و به طور کلی وخامت فزاینده اوضاع اقتصادی، سیاسی و اجتماعی، برای تقابل با مبارزات دموکراتیک مردم، که به رغم سرکوب دائمی اش و مهار کردنش از سوی حکومت، توان گسترش و خیزشش را، در آینده نه چندان دور، حتی با چشمان غیر مسلح نیز می توان دید؛ و شمار نه چندان کمی از سران و کارگزاران رژیم هم این را می بینند و پیش بینی می کنند که برای سرکوب متمرکز این مبارزات به تمرکز هرچه بیشتر قدرت سیاسی نیاز دارند. از سوی دیگر، برای دفع فشارهای فزاینده ای است که از سوی دولت های مقتدر خارجی بر رژیم جمهوری اسلامی وارد می شود. برای رژیم، تمرکز بیشتر قدرت سیاسی و فایده و آگذاری انتخاب رئیس جمهور یا نخست وزیر (۲) به مجلسی که کاملاً تحت کنترل این قدرت متمرکز است، از یک سو مردم را از صحنه مبارزات انتخاباتی و بنابراین از صحنه مبارزات خیابانی دور می کند و از سوی دیگر با کنترل و دیکته کردن به خود مجلس در انتخاب منصب رأس دولت، بدون درگیری های جناحی این امر را به پیش می برد.

درست است که خامنه ای در مجلس بازننگری نظام در سال ۱۳۶۸ گفت: «بهترین راه همین است که ما قوه مجریه را منتهی کنیم به یک مرکزی که آن مرکز به مجلس ارتباط اصولی نداشته باشد» و اکنون می گوید می توان نظام ریاستی قوه مجریه را به شکل پارلمانی تغییر داد، یعنی رأس قوه مجریه - که نامش خواه رئیس جمهور یا نخست وزیر باشد بی اهمیت است (۳) - توسط مجلس جمهوری اسلامی تعیین شود، و این با گفته او در سال ۱۳۶۸ متناقض به نظر می رسد، ولی برای آنکه به درستی دریابیم تناقضی در محتوای مقاصد پلید این آدم چه در آن زمان و چه اکنون وجود

(۱) برخی اطلاعات و قرائن نشان می دهند که از مدت ها پیش تغییر شیوه و ساختار حکومتی از جانب خامنه ای و گماشتگان او مورد مطالعه بوده است.

(۲) یکی دیگر از کاسه لیسان خامنه ای، علی لاریجانی رییس مجلس، در مصاحبه با دنیای اقتصاد می گوید: «اصولاً سطوح بالا و مدیریت استراتژیک جایی است که افراد باید از یک خبرگی و ورزیدگی و تجربه بالا در اداره کشور برخوردار باشند» دنیای اقتصاد می نویسد لاریجانی می گوید: «صحبت های ایشان [خامنه ای] به این امر توجه داشت که رییس جمهور با رای مستقیم مردم انتخاب شود یا به وسیله نخبگانی که مردم انتخاب کرده اند. رییس مجلس تاکید کرد: من از درون و متن سخنان رهبری نظری مبنی بر احیای پست نخست وزیری استنباط نکردم.»

(۳) محمد دهقان عضو هیئت رئیسه مجلس می گوید: «ممکن است روزی ساختار سیاسی نظام ... بخواهد تغییر یابد، این موضوع نه دست دولت است، نه دست مجلس و نه دست جریانات سیاسی، بلکه در اختیار شخص مقام معظم رهبری است. ... در کشور ما رئیس جمهور فقط رئیس الوزراست، رئیس حکومت 'ولی فقیه' است.»

### انتخاب بین قانون کار بد و بدتر؟

#### شیده رخ فروز

قانون کار جمهوری اسلامی، الگوی بارز نداشتن کوچکترین نقشی از سوی طبقه کارگر ایران (به عنوان بزرگ ترین طبقه اجتماعی) در تصمیم گیری ها و سیاست هایی است که مستقیماً با تعیین سرنوشت اقتصادی، سیاسی و اجتماعی این طبقه مربوط است. این رویه هم اکنون نیز در متن پیش نویس پیشنهادی اصلاح موادی از قانون کار، از سوی این رژیم کاملاً تکرار شده است.

اعضای پارلمان انتخاب می شوند. در ایران زمان شاه نخست وزیر توسط او انتخاب می شد و مورد تأیید مجلس شورا قرار می گرفت. اکنون در رژیم جمهوری اسلامی اگر انتخاب پست ریاست جمهوری توسط مردم، از بین برود، رئیس جمهور یا نخست وزیر چگونه انتخاب خواهد شد؟ آیا مانند زمان شاه، همان گونه که محمد دهقان، رئیس واقعی حکومت را ولی فقیه می داند، این ولی فقیه به صورت قانونی رئیس جمهور یا نخست وزیر را انتخاب خواهد کرد و مجلس اسلامی آن را تأیید می کند، یا این امر هرچند به ظاهر باشد به مجلس اسلامی واگذار خواهد شد؟ روشن است که بورژوازی بوروکراتیک - نظامی ایران و سران رژیم جمهوری اسلامی به اینجا رسیده اند که دیگر نمی توانند حتی با نظارت شورای نگهبان انتخابات را در کشور مجاز بدانند. حال با این امر مواجه اند که اگر تعیین مناصب قدرت سیاسی کشور را با تقلب دایمی به پیش برند، مستقیماً رو در روی مردم قرار خواهند گرفت و این حالت با سرعت بیشتری حکومت را از باقی مانده مردمی که هنوز به این رژیم توهم دارند جدا و شمار هرچه بیشتری از مردم را به دشمن او تبدیل خواهد کرد، که نتیجه محتوم این تقابل سرنگونی رژیم اسلامی است. راه دیگری که رژیم حداقل در مورد انتخابات ریاست جمهوری یافته است الغای خود انتخابات ریاست جمهوری است. رژیم اسلامی می خواهد با واگذار کردن انتخاب مهمترین منصب اجرائی کشور به مجلس اسلامی و تحت کنترل کامل قرار دادن این مجلس توسط نخبگانی از همین مجلس و صد البته به کمک چماق رضاخان. سپاه پاسداران و سرپاس مختاری های نیروی انتظامی و شعبانی های سازمان امنیت خود، در خاموش نگاه داشتن مجلس، شر حضور توده های مردم را در صحنه سیاسی کشور، برچیند!

بیگانگی خواهند بود و غیره و غیره. این که این اصلاحیه وضع را بدتر خواهد کرد، کاملاً درست است، اما در عین حال باید قانون کنونی را نیز افشا کرد و از همه اینها مهم تر شعارهای مثبت و انقلابی را در زمینه های مختلف مربوط به قانون کار مطرح کرد و توضیح داد و با دیدگاه های نادرست به مبارزه برخاست.

ما در این مقاله از زاویه چینی موضع گیری به بررسی مواد قانون کار و اصلاحیه آن خواهیم پرداخت:

در ماده ۲ قانون کار (فصل اول - تعاریف کلی و اصول)، کارگر این گونه تعریف شده است: "کارگر از لحاظ این قانون کسی است که به هر عنوان در مقابل دریافت حق السعی اعم از مزد، حقوق، سهم و سایر مزایا به درخواست کارفرما کار می کند."

آیا هنگامی که کارفرمایان دولتی و خصوصی نیروی کار کارگران بسیاری را ماه ها و در برخی موارد متجاوز از یک سال، بدون پرداخت "حق السعی" کارگر، به رایگان در اختیار می گیرند، چنین تعریفی از کارگر در عمل به فریب و مضحکه تبدیل نمی شود؟ به عنوان نمونه کارگران لوله سازی اهواز تا چندی پیش متجاوز از ۱۳ ماه مزد، یا بنا به این قانون "حق السعی"، دریافت نکرده بودند و پس از آن نیز مبالغ اندکی (حدوداً ۵۰ هزار تومان به بالا) به صورت دفعات به آنان می پرداختند. هزاران نمونه دیگر از این دست وجود دارد که کارگران خود در آنها درگیر یا از آنها آگاهند. حالا با این وضع کارگر را چگونه می توان تعریف کرد؟ شاید در اصلاحیه های بعدی قانون کار، کارشناسان رژیم فکری به حال این ماده بکنند!

قانون کار ارتجاعی حاضر (مصوب سال ۱۳۶۸ توسط مجلس اسلامی، که در ۲۹ آبان ۱۳۶۹ به تصویب نهائی مجمع تشخیص مصلحت رسید) یکی از موانع مهم و چالش برانگیز در مبارزه انقلابی طبقه کارگر است. با وجود ارتجاعی بودن این قانون، اینک رژیم در صدد تغییراتی در برخی از مواد همین قانون است، تا با تصویب این به اصطلاح اصلاحات در قانون کار، توسط مجلس اسلامی، منافع طبقات حاکم بیشتر و راحت تر تأمین شود. از زمان تصویب این قانون در ۲۹ آبان ۱۳۶۹ تاکنون، بسیاری از کارگران مبارز و فعالان و جریان های جنبش کارگری به مبارزه و مخالفت با این قانون ضد کارگری پرداخته اند. هرچند این مبارزه، در رابطه با پیش نویس اصلاحیه قانون کار نیز ادامه دارد، اما در بسیاری از موارد، منجر به موضعگیری تدافعی و دفاع از قانون کار حاکم و حفظ وضع موجود برای اجتناب از بدتر شدن وضعیت، گشته است.

نکته اساسی این است که موضع کارگران انقلابی و پیشرو نباید تنها مخالفت با پیش نویس اصلاحیه قانون کار و افشای آن باشد. این برخورد به تنهایی کافی نیست و گرهی از کار کارگران باز نخواهد کرد، بلکه آنها باید عمق مسائل کارگران را بشکافند و حقایق را آشکارا پیش روی طبقه کارگر ایران بگذارند. باید نشان داد قانون کار مصوب ۱۳۶۹ و اکنون اصلاحیه آن ارتجاعی، عقب مانده و ضد کارگری اند. حتی بدون این اصلاحیه به غایت ضد کارگری، کارگران باز همچنان استنثار خواهند شد، همچنان مقهور اراده و تصمیمات کارفرمایان خواهند بود، همچنان در معرض اخراج و بیکاری قرار خواهند گرفت، همچنان در تصمیم گیری های سیاسی و اقتصادی جامعه کوچکترین نقشی نخواهند داشت، همچنان اسیر از خود

تولید کرده و مزدی که در آن مدت گرفته، کار پرداخت نشده، کار رایگان و یا ارزش اضافی ای است که کارفرما از کارگر استثمار کرده است. خلاصه اینکه تعریف قانون کار جمهوری اسلامی از کارگر هم به لحاظ اقتصادی و هم حقوقی تعریفی غلط و گمراه کننده است.

در ماده ۷ - (فصل دوم - قرارداد کار): "قرارداد کار عبارت است از قرارداد کتبی یا شفاهی که به موجب آن کارگر در قبال دریافت حق السعی کاری را برای مدت موقت یا مدت غیر موقت برای کارفرما انجام می دهد.

تبصره ۱ - حداکثر مدت موقت برای کارهایی که طبیعت آنها جنبه غیر مستمر دارد توسط وزارت کار و امور اجتماعی تهیه و به تصویب هیأت وزیران خواهد رسید.

تبصره ۲ - در کارهایی که طبیعت آنها جنبه مستمر دارد، در صورتی که مدتی در قرارداد ذکر نشود، قرارداد دائمی می شود."

در اصلاحیه قانون کار تبصره ۱ حذف و عنوان تبصره ۲ به تبصره اصلاح می شود. این تبصره حذف می شود تا کارفرما از مشخص کردن اینکه چه کارهایی باید دارای قرارداد موقت باشد و چه کارهایی دائم خلاصی یابد و نیز بر این واقعیت سرپوش نهاده شود که هم اکنون بستن قراردادهای موقت یک رویه معمول در کارهای با "طبیعت مستمر" در اکثر مراکز کارگری است. از سوی دیگر دست کارفرمایان برای قراردادهای موقت و سفید امضا و بیکار کردن کارگران بازتر شود. هر چند که همیشه درروهای قانونی به حد کافی در این قانون موجود است تا با استناد به آن ها کارگران معترض را سر جای خود بنشانند! مانند بند ز در ماده ۱۰ که مربوط به قرارداد

وانگهی هرکارگری می داند که ممکن است یک سال، شش ماه، دوماه، یک هفته و حتی یک روز دیگر بیکار شود. آیا پس از بیکار شدن یا در روند بیکار شدن او دیگر کارگر نیست؟ همچنین کسی که تازه می خواهد وارد کار شود و به عنوان کارگر مزدی نیروی کار خود را بفروشد، آیا چنین کسی کارگر نیست؟ آیا کارگران بازنشسته یا کارگران از کار افتاده در اثر سانحه کار یا بیماری و غیره کارگر نیستند؟ آیا کارگر زنی که در مرخصی بارداری یا زایمان به سر می برد کارگر نیست؟ روشن است که پاسخ درست به همه این پرسش ها این است که کارگر بیکار یا کسی که تازه می خواهد وارد بازار کار شود، کارگر بازنشسته یا از کار افتاده یا کارگر زنی که در مرخصی بارداری یا زایمان به سر می برد نیز کارگر هستند، هر چند بابت "حق السعی" چیزی دریافت نمی کنند، به علت اینکه یا دیگر به طور دائم یا موقت قادر به انجام کار نیستند و یا کاری پیدا نمی کنند. بنابراین شرط دریافت "حق السعی"، یا به بیان درست و قابل فهم شرط دریافت مزد، شرط لازم برای کارگر بودن نیست. آنچه کارگر را مشخص می کند این است که نیروی کار (توانایی بدنی، فکری و عصبی) خود را در برابر مزد به بازار کار عرضه می کند. حال ممکن است خریداری برای این کالا، یعنی کارفرمائی برای خرید نیروی کار کارگر پیدا شود یا پیدا نشود. نکته دیگر این است که کارگر در جریان فروش نیروی کارش، "حق السعی" یا حقی معادل سعی یا کارش دریافت نمی کند، بلکه به طور متوسط معادل قیمت نیروی کار و یا ارزش نیروی کار خود را به دست می آورد، یعنی مبلغی که به او امکان دهد نیروی کار خود را تجدید کند و دوباره بتواند آن را بفروشد. کار کارگر، که در محصولی که تولید می کند تجسم می یابد، از مزد او بیشتر است و تفاوت بین کار یا ارزشی که کارگر در زمان معینی

"ماده ۱۳ - در مواردی که کار از طریق مقاطعه انجام می یابد، مقاطعه دهنده مکلف است قرار داد خود را با مقاطعه کار به نحوی منعقد نماید که در آن مقاطعه کار متعهد گردد که تمامی مقررات این قانون را در مورد کارکنان خود اعمال نماید."

این ماده در اصلاحیه حذف شده و به جای آن چنین پیشنهاد شده است: "در مواردی که کار از طریق پیمان انجام می یابد، پیمان دهنده مکلف است صرفاً با پیمانکاران مورد تأیید وزارت کار و امور اجتماعی قرارداد منعقد و در قرارداد پیمانکار را متعهد به اجرای این قانون و سایر مقررات مرتبط در مورد کارگران خود نماید" در این اصلاحیه، پیمانکاران باید مورد تأیید وزارت کار و متعهد به اجرای قانون و مقررات در رابطه با کارگران باشند. با این اصلاحیه و بدون آن هم آب در دل حضرات سرمایه دار و کارفرما (پیمانکار) تکان نخواهد خورد! وزیر و وکیل و نماینده اینجا دیگر باید با پیمانکاران گردن کلفت قرارگاه خاتم و باندهای سپاه و بسیج و حامیان آنها (رهبری و فلان آیت الله و حجت الاسلام و ...) در پروژه های عظیم و صنایع کلیدی (میدان های گازی عسلویه، پتروشیمی ها، اسکله های نفتی و کارهای قاچاق حضرات و ...) و کارخانجات و شرکت های دیگر مصالحه کنند! این جا نیز عرصه ای از باند بازی ها و درگیری های جناحی است تا لقمه های چرب تری از این خوان نعمت اقتصادی نصیب شان گردد. از سوی دیگر این شرکا هم بابت کنار زدن سایر رقبا، "حق السعی" خود را به جیب مبارک سرازیر می کنند و هیچ نگرانی ای هم از بابت تعهد به قانون نسبت به کارگران در میان نخواهد بود زیرا آنها قانونگذار و از آن بالاتر خود قانونند. به فاکت زیر توجه کنید:

کار است. "بند ز - موارد دیگری که عرف و عادت شغل یا محل، ایجاب نماید." کارگران بارها هنگامی که به نپرداختن و یا پرداخت کمتر بسیاری از پاداش ها، عیدی، و شرایط بهتر برای سایر امکانات و خواسته های خود معترض شده اند (حتی مسائلی مانند وسائل ایمنی و بهداشتی که باید در محیط کار موجود باشد) با این بند قانونی از سوی کارفرما مواجه شده اند که "همیشه عرف کارگاه یا کارخانه ما چنین بوده و کاری به جاهای دیگر نداریم".

"ماده ۱۱ - طرفین می توانند با توافق یکدیگر مدتی را به نام دوره آزمایشی کار تعیین نمایند. در خلال این دوره هر یک از طرفین حق دارد، بدون اخطار قبلی و بی آنکه الزام به پرداخت خسارت داشته باشد، رابطه کار را قطع نماید کارگر فقط مستحق دریافت حقوق مدت انجام کار خواهد بود."

این ماده نیز به نوعی خود یک قرارداد موقت است که به کارفرما اجازه می دهد کارگر را بنا به نیاز خود و در رفتن از پرداخت حقوقی همچون حق بیمه و ... به بهانه آزمایشی بودن، استثمار کرده و به راحتی اخراج نماید و کارگر دیگری را با همین شیوه به کار گیرد. در این میان کارگر تحت شدیدترین فشار کار باید به این استثمار تن دردهد تنها به این امید که دوره آزمایشی خوب طی شود و کارفرما راضی از شدت و نحوه کار او گردد. ذکر عبارت توافق طرفین (یعنی کارگر و کارفرما) در تعیین دوره آزمایشی نیز لطیفه ای است که قانونگذاران از بانمکی آن، شورش را درآورده اند، زیرا از نظر کارفرمایی که لطف کرده و به کارگر کاری می دهد، کارگر یک لاقبا چه حقی دارد که در امور از ما بهتران دخالت کرده و تعیین تکلیف کند!



نیز یک ارتش ذخیره (سرباز) از کارگران برای مطامع جنگ طلبانه خود آماده داشته باشند:

"ماده ۱۹۴ - کارفرمایان کارخانه ها مکلفند در زمینه آموزش نظامی کارگران واحدهای خود با نیروی مقاومت بسیج و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی همکاری های لازم را مبذول دارند."

بپردازیم به مواد دیگری از قانون کار:

"ماده ۱۷ - قرارداد کارگری که توقیف می گردد و توقیف وی منتهی به حکم محکومیت نمی شود در مدت توقیف به حال تعلیق در می آید و کارگر پس از رفع توقیف به کار خود باز می گردد."

در اصلاحیه پیشنهادی به این ماده یک تبصره اضافه شده است با این مضمون: "تبصره - چنانچه توقیف کارگر منجر به مجازات سه ماه حبس یا بیشتر یا بدل از آن شود کارفرما می تواند قرارداد کار کارگر را با پرداخت حق سنوات به ازای هر سال سابقه کار یک ماه آخرین حقوق فسخ نماید. در صورت مجازات کمتر از میزان فوق کارگر بدون دریافت حق السعی به کار سابق باز می گردد."

تحت شرایطی که حتی خود مسئولان رژیم نیز به نبود امنیت در جامعه و تشدید این روند معترفند، برای هر فرد و از جمله کارگران ممکن است پیش آید که به دلیل پیش پاافتاده ترین مسائل (گیر دادن به پوشش، جرائم رانندگی، درگیری های لفظی، حتی عبور از خیابان در صورتی که به نظر نیروهای امنیتی مشکوک بیاید و ...) کار به توقیف و بازداشت بکشد و تا بیگناهی اثبات و آزادی صورت گیرد (نمونه های اینکه افراد بیگناه حبس های طولانی کشیده اند و یا حتی کشته و اعدام شده اند، در جمهوری اسلامی امر غریبی نیست)،

"ما در سال گذشته بررسی کردیم و به این نتیجه رسیدیم که بیش از ۴۳ درصد کارگران زیر حداقل دستمزد می گرفتند. خصوصا حتی شرکت های پیمانکاری که با دستگاه ها قرارداد داشتند حقوق ها و مزایا را از سازمان های دولتی می گرفتند اما زیر حداقل دستمزد می دادند ..."

(دوشنبه ۹۰/۲/۵ - رئیس کانون عالی انجمن های صنفی کارگران کشور. تأکید از ما است)

این واقعیت - که تنها یکی از صدها مورد زیر پا گذاشتن قانون از سوی کسانی است که خود آن را وضع کرده اند - نشان می دهد اینکه می گوئیم آنها بالاتر از قانون اند اغراق و اتهام بی جا نیست.

"تبصره ماده ۱۴ - مدت خدمت نظام وظیفه (ضرورت، احتیاط و ذخیره) و همچنین مدت شرکت داوطلبانه کارگران در جبهه، جزء سوابق خدمت و کار آنان محسوب می شود."

سردمداران جنگ ۸ ساله ایران و عراق، طی این مدت، با اجرای این ماده از قانون کار نهایت استفاده را برای تأمین نیروی انسانی مورد نیازشان برای ادامه جنگ، از کرده کارگران بردند. جمهوری اسلامی با تهدید به اخراج و ارباب کارگران، ضمن کسر ماهانه بخشی از حقوق آنان برای کمک به جبهه و قراردادن سهمیه ای ۲۰ درصدی از کارگران و کارکنان کارخانجات، شرکت ها و ادارات برای اعزام به جبهه، آنان را به گوشت دم توپ خود در میدان های جنگ تبدیل نمود (کارگران شاغل در آن سالها این سیاست ضد کارگری را دقیقا به خاطر دارند). در ماده ۱۹۴ قانون کار نیز تبدیل مراکز کارگری به اردوگاه های نظامی (پادگان)، در کنار اردوگاه اجباری کار، مورد تأکید قانونگذاران سرمایه قرار گرفته تا در این زمینه



زمان به بیش از ۳ ماه نیز بیانجامد. اینجاست که این ماده قانونی و اصلاحیه آن، فاتحه اخراج از کار را برای کارگر خوانده است و به عبارت دیگر بعد از زمانی که در توقیف بوده و خانواده اش از درآمدی برای گذران زندگی محروم بوده اند، اکنون باید با حکم اخراج و شرمنده به خانه برگردد. این ماده قانونی حالت دیگری نیز دارد که زیرکانه تر از حالت قبلی است و به کارفرمایان کمک می کند که از شر کارگران معترض، نمایندگان کارگری و فعالان کارگری خلاص گردیده و حقوقشان را نیز راحت تر و با استناد به قانون پایمال سازند. هزاران کارگر زندانی (از جمله کارگران نیشکر هفت تپه، شرکت واحد اتوبوسرانی، کارگران و کارکنان اعتصابی کارخانجات و شرکت های مختلف و...) در سراسر ایران با این ترفند به خوبی آشنا هستند که بسیاری از توقیف ها در محل کارشان و با شکایت کارفرمایان، صورت گرفته و بدون اطلاع خانواده ها ماه ها خبری حتی از محل بازداشتشان در دست نبوده است. با طولانی شدن مدت توقیف (زندانی بودن) اخراج صورت قانونی به خود می گیرد و سوابق کاری براحتی پایمال شده، خانواده ها درمانده و سفره خالی و سالهای پرمشقت زندان پیش روی کارگر!

آری، یکی از اهداف اصلی این ماده ایجاد وحشت در کارگران در صورت مبارزه برای خواست های کارگری و دموکراتیک شان است. در نظامی که برای فعالیت عادی سندیکائی و یا حتی قصد ایجاد سندیکا و دیگر تشکل های کارگری فعالان و هواداران را سال ها زندانی می کنند این ماده در عین حال "نوید بخش" بیکاری و اخراج و جدا کردن کارگران مبارز از دوستان و همکارانشان است.

"ماده ۲۱ - قرارداد کار به یکی از طریق زیر خاتمه می یابد:

الف - فوت کارگر

ب - بازنشستگی کارگر

ج - از کار افتادگی کلی کارگر

د - انقضاء مدت در قراردادهای کار با مدت موقت و عدم تجدید صریح یا ضمنی آن

ه - پایان کار در قراردادهایی که مربوط به کار معین است

و - استعفا کارگر."

اصلاحیه پیشنهادی چند بند دیگر به همراه یک تبصره به این ماده افزوده است:

"ز - کاهش تولید و تغییرات ساختاری که در اثر الزامات قانون و مقررات یا شرایط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی و یا لزوم تغییرات گسترده در فن آوری منجر به تعطیلی تمام و یا بخشی از کار شود ح - توافق بین کارگر و کارفرما

ط - فسخ قرارداد با تصمیم کمیته انضباطی کارگاه"

"تبصره - ۲ موارد مذکور در بند (ز) در کارگاه های بیش از ۵۰ نفر کارگر باید به تأیید اکثریت هیئتی مرکب از استاندار یا معاون وی، مدیر کل کار و امور اجتماعی، مدیر کل دستگاه صادر کننده مجوز اصلی کارگاه، مدیر کل تأمین اجتماعی، رئیس کل دادگستری، نماینده تشکل کارگری حائز اکثریت استان، نماینده تشکل کارفرمایی استان، نماینده کارگران کارگاه و کارفرما یا نماینده تام الاختیار وی برسد. چنانچه به تشخیص هیئت مذکور تمام یا بخشی از کار تعطیل شود به همان نسبت مشمول خاتمه کار و مقررات بیمه بیکاری می شود."

آید و تصمیم به اخراج بگیرد، نکته دیگر این ماده این است که حتی برای محاسبه حق سنوات و پرداخت آن به کارگر، ۳۰ روز را در نظر گرفته است، در حالی که ۶ ماه از سال ماههای ۳۱ روزه هستند (کارفرمایان موقع پرداخت، حداقل ها را فراموش نمی کنند).

خلاصه کلام، سرنوشت کار و تأمین معاش کارگران و خانواده هایشان در دست این کمیته مبهم و مرموز و در عین حال قانونی، نهاده شده است تا در موارد لازم با اتخاذ تصمیم در مورد اخراج کارگر، انجام وظیفه کنند. تبصره فوق (تبصره ۲) نیز در راستای اهداف گفته شده در بالا اعمال می شود و با خارج کردن کارگاه های زیر ۵۰ نفر از تأیید هیئت ذکر شده در تبصره، شمار زیادی از کارگران شاغل در این کارگاه ها (که تعدادشان کم هم نیست) بدون هیچ گونه محدودیت قانونی، هر زمان که کارفرمایان اراده کنند به بهانه های فوق الذکر به خیل بیکاران خواهند پیوست. حال نگاهی به ترکیب این هیئت نیز بیندازیم. آن طور که تبصره ۲ می گوید این هیئت مرکب از استاندار یا معاون وی، مدیرکل کار و امور اجتماعی، مدیر کل دستگاه صادر کننده مجوز اصلی کارگاه، مدیر کل تأمین اجتماعی، رئیس کل دادگستری، نماینده تشکل کارگری حائز اکثریت استان، نماینده کارفرمایی استان، نماینده کارگران کارگاه و کارفرما یا نماینده تام الاختیار وی، است که می توانند تعطیلی کار و بیکار کردن کارگران و مقررات بیمه بیکاری را تعیین کنند. در ترکیب این هیئت ۵ مقام و مدیر (استانی و ریاستی)، یک نماینده استانی کارفرمایی و خود کارفرما یا نماینده اش (یعنی ۷ مقام غیر کارگری) در برابر یک نماینده تشکل کارگری استان (که میزان مستقل بودنش از دولت و نهادهای دیگر مشخص نیست و باید حائز اکثریت استان نیز باشد که این هم مبهم است حائز چه

این مواد که تحت عنوان "خاتمه قرارداد کار" ارائه گردیده است، بیکارسازی قانونی کارگر را که قبلا نیز در بند "د" و "ه" و با پوشش قرارداد موقت موجود بود، باز هم شدت می دهد. در بند "ز" قانونگذار از هر ترفندی سود جسته تا کارگر را بی دردمس بیکار کند، نبود مواد اولیه، کاهش تولید، نصب ماشین آلات جدید و عبارت "تغییرات ساختاری که در اثر الزامات قانون و مقررات یا شرایط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی و یا لزوم تغییرات ... " که مو لای درزش نرفته و راه را باز گذاشته که به هر بهانه ای که سرمایه داران حاکم صلاح می بینند کارگران را بیرون بیاندازند. به بهانه تغییرات ساختاری و کاهش تولید و قدیمی بودن ماشین ها و ... با فروش حتی زمین کارخانجات و سایر وسایل هم که شده باید سود خود را تضمین کنند و اینکه سر هزاران خانوار کارگری چه خواهد آمد، در این شرایط محلی از اعراب ندارد! بسیاری از کارخانجات طی سالهای اخیر کارگران خود را با همین شیوه ها اخراج و یا بازخرید نموده اند. در بند "ط" تصمیم به اخراج کارگر را به دست کمیته انضباطی کارگاه سپرده اند که معلوم نیست این کمیته دیگر چه صیغه ای است؟ از چه کسانی تشکیل یافته است؟ معیار این کمیته برای اخراج کارگر چیست؟ کارگر چه بی انضباطی مرتکب شود، اخراج خواهد شد؟ سر و کله این کمیته انضباطی در مواد دیگر قانون کار از جمله در ماده اصلاحیه ۲۳، نیز پیدا می شود "ماده ۲۳ - در صورت خاتمه قرارداد کار به علت توافق بین کارگر و کارفرما و یا فسخ قرارداد با تصمیم کمیته انضباطی کارگاه، کارفرما باید براساس آخرین مزد کارگر به نسبت کارکرد به ازای هر سال سابقه کار حق سنوات به میزان ۳۰ روز، مزد به کارگر پرداخت نماید." کمیته انضباطی همچون چماقی در دست کارفرما، همیشه حی و حاضر آماده است تا هر وقت کارفرما اراده کرد بر سر کارگر فرود

اکثریتی؟ و این حائز اکثریت بودن چرا شامل تشکل کارفرمایی نمی شود؟! و نماینده کارگران کارگاه (اگر کارگاه نماینده مستقل و مورد قبول کارگران کارگاه داشته باشد و یا جزو عوامل وابسته به کارفرما نباشد)، قرار دارند. به عبارت دیگر در بهترین حالت، ۲ نماینده کارگری در برابر ۷ عامل دولتی و کارفرمایی به تصمیم گیری در مورد وضعیت کارگران خواهند پرداخت. با چنین ترکیب نابرابر در هیئت مذکور نتیجه تصمیم، پیشاپیش حتی برای یک کودک نیز قابل درک است!

ترکیب کارفرمایی - دولتی چنین هیات هایی در سایر مواد قانون کار نیز وجود دارد از جمله در ترکیب اعضای شورای عالی کار در ماده ۱۶۷. کافی است اشاره کنیم که یکی از وظایف این شورا تصمیم در زمینه تعیین حداقل مزد سالانه برای کارگران است. در شورای عالی کار وزیر کار و امور اجتماعی، ۲ نفر از افراد بصیر و مطلع (از نظر مسئولان بصیر و مطلع اند! چگونه؟! در مسائل اجتماعی و اقتصادی به پیشنهاد وزیر کار و تصویب هیات وزیران که یک نفر از آنان از اعضای شورای عالی صنایع انتخاب خواهد شد، ۳ نفر از نمایندگان کارفرمایان به انتخاب کارفرمایان، ۳ نفر از نمایندگان کارگران به انتخاب کانون عالی شوراهای اسلامی کار. باز هم ۶ عضو غیر کارگر در برابر ۳ نماینده کارگری (که حتما باید به شوراهای زرد اسلامی وابسته باشند!)

رد پای این گونه سیاست های مغرضانه در مسائل کارگری و برای بیکارسازی کارگران در بسیاری از مواد قانون کار موجود است و کارگر از کوچکترین امنیت شغلی برخوردار نیست. با توجه به این که کارگران از حق تشکیل سازمان های مستقل خود محرومند و اقدام به این کار در جمهوری اسلامی جرم

محسوب می شود و اخراج (به بهانه همان تخطی از آئین نامه های انضباطی و سر و کار داشتن با تصمیمات کمیته انضباطی)، بازداشت (توقیف و به دنبال آن تعلیق شدن از کار) و زندان را به دنبال دارد، کارگر فاقد ابزارهای حمایتی خویش است و در چنگال انواع هیأت ها و کمیته های فرمایشی و وابسته، گرفتار. برای مثال به ماده ۲۷ قانون کار و اصلاحیه آن توجه کنیم: "ماده ۲۷ - هرگاه کارگر در انجام وظائف محوله قصور ورزد و یا آئین نامه های انضباطی کارگاه را پس از تذکرات کتبی نقض نماید کارفرما حق دارد در صورت اعلام نظر مثبت شورای اسلامی کار علاوه بر مطالبات و حقوق معوقه به نسبت هر سال سابقه کار معادل یک ماه آخرین حقوق کارگر را به عنوان (حق سنوات) به وی پرداخته و قرارداد کار را فسخ نماید.

در واحدهائی که فاقد شورای اسلامی کار هستند نظر مثبت انجمن صنفی لازم است در هر مورد از موارد یاد شده اگر مسأله با توافق حل نشده به هیأت تشخیص ارجاع و در صورت عدم حل اختلاف از طریق هیأت حل اختلاف رسیدگی و اقدام خواهد شد. در مدت رسیدگی مراجع حل اختلاف قرارداد به حال تعلیق در می آید."

در اصلاحیه پیشنهادی، این ماده را مختصر کرده اند و بیشرمانه تر کارگران را زیر منگنه نهاده اند ولی ماهیت هر دو ماده پیرو همان سیاست گفته شده در بالاست: "ماده ۲۷ - تخلفات کارگران در کمیته انضباطی کارگاه مطرح و در مورد آن تصمیم گیری خواهد شد. در صورتی که کارگاه فاقد کمیته انضباطی باشد موضوع مستقیماً در مراجع حل اختلاف مطرح و رسیدگی خواهد شد. تبصره: مقررات مربوط به موارد قصور، تدوین و تصویب آیین نامه انضباطی و

مندی، هزینه های مسکن، خواربار ایاب و ذهاب، مزایای غیرنقدی، پاداش افزایش تولید، سود سالانه و نظایر آنها دریافت می نماید را حق السعی می نامند."

قانون کار در این ماده و ماده ۳۵ و ۳۶، به تعریف حق السعی و مزد و مزد ثابت پرداخته است. قبل از پرداختن به دو ماده بعدی، جالب است که برای تعریف مزد کارگران چقدر آسمان و ریسمان به هم بافته اند تا آن را به شکل مجزا و تکه تکه جلوه دهند. در واقع تفاوت بین حق السعی و مزد مقداری است که هنگام اخراج کارگر یا بازنشستگی او به حساب نمی آید و او به همان نسبت فقیرتر می گردد. از سوی دیگر مقولاتی دروغین با نام سود سالانه و پاداش افزایش تولید را وارد مقوله مزد کارگر نموده اند تا کلاه گشادی بر سر طبقه کارگر گذاشته باشند. قانون بنیادی شیوه تولید سرمایه داری، قانون ارزش اضافی است و ارزش اضافی استثمارشده از کارگران، منشا اصلی ثروت در جامعه سرمایه داری است که به شکل سود بین بخش های مختلف صاحبان سرمایه، به شکل بهره بین صاحبان سرمایه و امی و بانکی و به شکل اجاره بین زمینداران تقسیم می شود و منبع اصلی درآمدهای دولتی به شکل مستقیم و غیر مستقیم است. اما سرمایه داران برای سرپوش نهادن بر این واقعیت به انواع تردستی ها در این زمینه روی می آورند و وانمود می کنند سودی را که از گرده کارگران بیرون کشیده شده (البته این را پنهان می کنند) با کارگر تقسیم کرده اند. مانند اصلی که در اصول اصلاحات ارضی شاه تحت عنوان "سهیم کردن کارگران در سود کارخانجات" با بوق و کرنا اعلام می شد.

"ماده ۳۵ - مزد عبارت است از وجوه نقدی یا غیر نقدی و یا مجموع آنها که در مقابل انجام کار به کارگر پرداخت می شود."

چگونگی تشکیل، ترکیب و رسیدگی کمیته انضباطی کارگاه ها با پیشنهاد شورای عالی کار به تصویب وزیر کار و امور اجتماعی خواهد رسید." حتی در مواردی که شرایط کار سبب از کار افتادگی، بیماری، یا حتی مرگ کارگر شود، و کارفرما نیز مقصر شناخته شود، باز هم حضرات سرمایه دار خود دست اندر کار رفع و رجوع مسائل هستند و نهایتاً با پرداخت ۳۰ روز مزد برای سالها جان کندن کارگر که سلامتی و حتی جانش فدای سودجویی آنان گردیده، قضیه را فیصله می دهند. تمامی موارد فوق در غیاب کارگران و یا نهاد کارگری مستقل که حامی و تصمیم گیرنده باشد، رفع و رجوع می گردد:

"ماده ۳۳ - تشخیص موارد از کارافتادگی کلی و جزئی و یا بیماری های ناشی از کار یا ناشی از غیر کار و فوت کارگر و میزان قصور کارفرما در انجام وظایف محوله قانونی که منجر به خاتمه قرارداد کار می شود براساس ضوابطی خواهد بود که به پیشنهاد وزیر کار و امور اجتماعی به تصویب هیات وزیران خواهد رسید." مرگ دلخراش تعدادی از کارگران شیفت شب کارخانه ایران خودرو در سال گذشته، نمونه ای از چنین برخورد رذیلانه ای است که به رغم اعتصاب و اعتراضات کارگران، مشمول مرور زمان گردید و هیچ مسئولی پاسخگوی خانواده هایی که در مرگ نان آوران خود داغدار بودند، نبود.

در فصل شرایط کار و مبحث حق السعی، قانون کار، حق السعی و مزد ثابت را تعریف کرده است. به این مواد که یکی از معضلات کارگران را تشکیل می دهد، بپردازیم:

"ماده ۳۴ - کلیه دریافت های قانونی که کارگر به اعتبار قرارداد کار اعم از مزد یا حقوق، کمک عائله

(دوشنبه ۹۰/۲/۵ - رئیس کانون عالی انجمن های صنفی کارگران کشور - تأکید از ما است)

و یا این نمونه: "کارگران بیمانی با ۲۰ سال سابقه کار تنها ۳۰۰ هزار تومان دستمزد دریافت می کنند ... به گفته رئیس اتحادیه کارگران قراردادی و بیمانی سراسر کشور در حال حاضر کمتر از ۵۰ درصد از کارگران روزمزد تحت پوشش بیمه سازمان تأمین اجتماعی هستند." (ایلنا - تأکید از ما است)

به ماده ۳۸ می رسیم: "ماده ۳۸ - برای انجام کار مساوی که در شرایط مساوی در یک کارگاه انجام می گیرد باید به زن و مرد مزد مساوی پرداخت شود. تبعیض در تعیین میزان مزد براساس سن، جنس، نژاد و قومیت و اعتقادات سیاسی و مذهبی ممنوع است."

اولین نکته ای که در این ماده باید به آن توجه نمود مغایرت آن با ماده ۶ است. در آنجا چنین آمده است:

" ماده ۶ - براساس بند چهار اصل چهل و سوم و بند شش اصل دوم و اصول نوزدهم، بیستم و بیست و هشتم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اجبار افراد به کار معین و بهره کشی از دیگری ممنوع و مردم ایران از هر قوم و قبیله که باشند از حقوق مساوی برخوردارند و رنگ، نژاد، زبان و مانند اینها سبب امتیاز نخواهد بود و همه افراد اعم از زن و مرد یکسان در حمایت قانون قرار دارند و هرکس حق دارد شغلی را که به آن مایل است و مخالف اسلام و مصالح عمومی و حقوق دیگران نیست برگزیند."

کارگران به خوبی می دانند که در ایران یکی از پرسش هایی که نه تنها هنگام درخواست کار، تحصیل، و ... و حتی کوچکترین زوایای زندگی روزمره باید پاسخ آن را به مسئولان مربوطه داد، در زمینه مذهب، دین،

"ماده ۳۶ - مزد ثابت، عبارت است از مجموع مزد شغل و مزایای ثابت پرداختی به تبع شغل."

سه تعریف در اینجا برای مزد صورت گرفته است تا هرگونه که شرایط اجاب کند، قضیه را پیچیده کرده و از پرداختی های کارگران بزنند. از سوی دیگر ناچیز بودن مرزها در قبال کار طولانی و طاقت فرسا را، با عباراتی نظیر وجوه غیر نقدی و خواربار، هزینه مسکن، مزایای غیر نقدی و ... پوشش دهند. این حقیقت که این هزینه ها جزو دستمزد بوده، و اگر به فرض چنین هزینه هایی هم به کارگر بپردازند، برای این است که مزد پائین نگه داشته شود، در پس همین عبارات مبهم، پرده پوشی می گردد. روی دیگر این مواد قانون کار این است که درصد بالایی از کارگران در ایران خواست شان پرداخت مرزهای معوقه شان است، و درصد زیادی از کارگران اصولاً زیر حداقل مزد می گیرند و از "حق السعی" ادعائی قانون کار محرومند. زنان کارگر و نوجوانان نیز مزدی به مراتب کمتر از مردان دریافت می کنند و کارگران فصلی و کارگران بیکار و جویای کار نیز که وضع وحشتناک زندگی شان برای همه روشن است!

"همین حداقل دستمزد ۳۰۳ هزار تومان سال گذشته در کشور ما اجرا نمی شد. شما هر یک از منشی های پزشکان، منشی های دفاتر خصوصی و فروشندگان مغازه ها را در نظر بگیرید این ها همه زیر ۳۰۳ هزار تومان می گیرند. ما در سال گذشته بررسی کردیم به این نتیجه رسیدیم که بیش از ۴۳ درصد کارگران زیر حداقل دستمزد می گرفتند. خصوصاً حتی شرکت های بیمانکاری که با دستگاه ها قرارداد داشتند حقوق ها و مزایا را از سازمان های دولتی می گرفتند اما زیر حداقل دستمزد می دادند."

## کارل مارکس

## (زندگی نامه مختصر مارکس)

## و شرح مارکسیسم)

نوشته ولادیمیر ایلچ لنین

ترجمه سهراب شباهنگ

## (بخش آخر)

## سوسیالیسم

از آنچه گفته شد آشکار می شود که مارکس اجتناب ناپذیری تحول جامعه سرمایه داری به جامعه سوسیالیستی را کلا و منحصرأ از قانون اقتصادی حرکت جامعه معاصر استنتاج می کند. اجتماعی شدن کار که با سرعت فزاینده در هزاران شکل به پیش می رود و خود را به نحو خیره کننده ای در نیم قرنی که از مرگ مارکس گذشته در رشد تولید بزرگ، کارتل های سرمایه داری، سندیکاهای سرمایه داران و تراست ها نمایان کرده است و نیز افزایش غول آسای ابعاد و توان سرمایه مالی، پایه مادی اصلی فرارسیدن ناگزیر سوسیالیسم را تشکیل می دهند. نیروی محرک فکری و اخلاقی [معنوی] و مجری فیزیکی این تحول، پرولتاریا است که خود سرمایه داری او را پرورش داده است. مبارزه پرولتاریا به ضد بورژوازی، که به نحو فزاینده ای خود را از لحاظ محتوایی در اشکال گوناگون و مرکبی نمایان می کند، ناگزیر به مبارزه ای سیاسی با هدف تسخیر قدرت سیاسی به دست پرولتاریا («دیکتاتوری پرولتاریا») مبدل می شود (۱). اجتماعی شدن کار الزاما به اجتماعی شدن وسایل تولید، به

تابعیت و اعتقادات سیاسی و ... است. (گزینشی بودن افراد) یعنی اگر قرار است کاری به کارگر وگذار شود و این کارگر مثلا از اقلیت های مذهبی باشد (یا حتی مذهب تسنن داشته باشد)، مخالف رژیم یا سابقه سیاسی داشته باشد، کارگر مهاجر باشد و ... دیگر قضیه به این راحتی با ماده ۳۸ که به آن رنگ و لعاب دموکراتیک زده اند، جور در نمی آید و فرد به راحتی حذف می شود. چرا که بسیاری از موارد گفته شده در بالا به نوعی در جمهوری اسلامی "مخالفت با اسلام و مصالح عمومی" قلمداد شده (همان گونه که در ماده ۶ آمده) و در برخی موارد مجازات نیز دربر دارد.

ممنوعیت تبعیضی که قانون کار بین زنان و مردان در زمینه کار برابر و مزد قایل است، در عمل فریبی بیش نیست و این فریب را زنان کارگر به خوبی می شناسند، زیرا عمیقاً درگیر همین تبعیض ها در زندگی روانه خود هستند.

(ادامه دارد)

\*\*\*

**برای ارتقای خیزش ما به یاری انقلابیان**

**پرولتری نیازمندیم**

[ruwo.iran@gmail.com](mailto:ruwo.iran@gmail.com)

«مصادره مصادره کنندگان» [سلب مالکیت از سلب مالکیت کنندگان] منجر می گردد. نتیجه مستقیم این تبدیل، افزایش عظیم بارآوری کار، کاهش ساعات کار روزانه و نشانیدن تولید اشتراکی و پیشرفته بر جای بازمانده ها و ویرانه های تولید خرد ابتدائی و پراکنده است. سرمایه داری سرانجام پیوند بین کشاورزی و صنعت را از هم می گسلد اما در عین حال در عالی ترین تکامل خود، عناصر تازه ای از این پیوند را، از اتحاد بین صنعت و کشاورزی بر پایه کاربست آگاهانه علم و ترکیب دسته جمعی کار و توزیع مجدد جمعیت انسانی (و در همان حال پایان بخشیدن به دور افتادگی، انزوا و بربریت روستا و تمرکز غیر طبیعی توده های بزرگ جمعیت در شهرهای بزرگ)، فراهم می کند. شکل های عالی سرمایه داری جدید، شکل تازه ای از خانواده، شرایط جدیدی در موقعیت زنان و در تربیت نسل جوان به وجود می آورند: کار زنان و کودکان و در هم شکستن خانواده پدر سالار توسط سرمایه داری، ناگزیر وحشتناک ترین، مصیبت بارترین و طرد کننده ترین شکل ها را در جامعه مدرن به خود می گیرد. با این همه، «صنعت جدید، با اختصاص دادن سهم مهمی در روند اجتماعا سازمان یافته کار به زنان (خارج از حوزه کار خانگی)، به جوانان و به کودکان از هر دو جنس، شالوده اقتصادی تازه ای برای شکل جدیدی از خانواده و رابطه بین دو جنس ایجاد می کند. البته فرض اینکه شکل تویونی [آلمانی]- مسیحی خانواده شکل مطلق و نهائی آن است به همان اندازه پوچ و بی معنی است که نسبت دادن خصلت مطلق و نهائی به شکل خانواده در روم قدیم، یونان باستان یا جوامع شرقی که افزون بر آن اگر این شکل ها باهم در نظر گرفته شوند رشته ای را در تکامل تاریخی تشکیل می دهند. وانگهی بدیهی است که گروه کار جمعی مرکب از افراد هر دو جنس و سنین مختلف باید ضرورتا تحت

شرایط مناسب سرچشمه ای برای تکامل انسان باشد، گرچه در شکل تکامل خود به خودی، وحشیانه و سرمایه دارانه اش، که در آن وجود کارگر برای روند کار است و نه روند کار برای کارگر، این واقعیت [کار جمعی در گروه های مرکب از افراد با سن و جنس متفاوت] سرچشمه فساد و بردگی است.» (سرمایه، جلد اول، آخر فصل ۱۵). در نظام کارخانه ای «نطفه آموزش آینده، آموزشی که در مورد هر کودک پس از سن معینی کار مولد را با سواد آموزی و ورزش نه تنها همچون روشی برای افزایش بازده تولید اجتماعی، بلکه به عنوان تنها روش به وجود آوردن انسان هائی با تکامل همه جانبه ترکیب می کند» نهفته است (همان جا). سوسیالیسم مارکس مسئله ملیت و دولت را بر پایه تاریخی یکسانی قرار می دهد، نه تنها برای توضیح گذشته، بلکه همچنین در معنای پیش بینی بی باکانه آینده و عمل دلیرانه برای دست یابی بدان. ملت ها محصول اجتناب ناپذیر و شکل اجتناب ناپذیر عصر بورژوائی تکامل اجتماعی اند. طبقه کارگر نمی تواند نیرومند شود، نمی تواند بالغ [پخته] گردد بدون آنکه «خود را در درون ملت شکل دهد»، بدون آنکه «ملی شود» ("هر چند نه در معنای بورژوائی کلمه"). اما تکامل سرمایه داری هر چه بیشتر موانع ملی را فرو می ریزد، انزوای ملی را از میان بر می دارد و تضاد های طبقاتی را جانشین تضادهای ملی می کند. بنابراین کاملا درست است که در کشورهای توسعه یافته سرمایه داری "کارگران میهن ندارند" و اینکه "عمل متحدانه" کارگران کشورهای متمدن دست کم "یکی از شرایط نخستین رهائی پرولتاریا است" (مانیفست کمونیست). دولت، که قهر سازمان یافته است، ناگزیر در مرحله معینی از تکامل جامعه به وجود می آید، هنگامی که جامعه به طبقات آشتی ناپذیر تقسیم شده و دیگر نمی تواند بدون «تورپته» ای که ظاهرا بر



حکومت بر اشخاص جای خود را به اداره اشیا و هدایت روند تولید می دهد. دولت "ملغی نمی شود" بلکه می پژمرد [خاموش می شود]» (آنتی دورینگ). «جامعه ای که تولید را براساس همکاری آزادانه و برابر مولدان سازمان می دهد، کل ماشین دولتی را در آنجائی قرار می دهد که بدان تعلق دارد: موزه اشپای عتیقه در کنار چرخ ریسندگی و تبر برنجی.» (انگلس، منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت).

سرانجام در زمینه شیوه برخورد سوسیالیسم مارکس به دهقانان خرد که در دوره سلب مالکیت از سلب مالکیت کنندگان ادامه خواهد داشت رجوع به گفته های انگلس که در آن دیدگاه های مارکس را بیان می کند مهم است: «هنگامی که ما قدرت دولتی را در دست داشته باشیم به دنبال مصادره قهری دهقانان خرد (خواه با پرداخت غرامت و خواه بدون آن) نخواهیم بود در حالی که در مورد زمینداران بزرگ مجبور به این کار خواهیم بود. وظیفه ما در قبال دهقانان خرد در درجه اول عبارت خواهد بود از تحول کسب و کار [بنگاه] خصوصی و تصاحب خصوصی او به تعاونی ها نه به زور، بلکه از طریق ارائه نمونه و عرضه کمک در این زمینه (۳). در آن صورت ما البته وسایل فراوانی در اختیار خواهیم داشت تا به دهقان مزیت های آینده را نشان دهیم که حتی امروز برای او بدیهی خواهند بود.» (انگلس، مسأله دهقانی در فرانسه و در آلمان، در ترجمه روسی اشتباهاتی وجود دارد، متن اصلی در زمان نو) [نشریه نظری حزب سوسیال دموکرات آلمان از ۱۸۸۳ تا ۱۹۲۳] (۴)

### تاکتیک مبارزه طبقاتی پرولتاریا

مارکس که از سال های ۱۸۴۵-۱۸۴۴ یکی از نقایص اصلی ماتریالیسم کهن را ناتوانی آن در فهم شرایط یا

فرازجامعه قرار دارد و تا درجه معینی از آن جدا است، به زندگی خود ادامه دهد. دولت از آنجا که از تضادهای طبقاتی سر برمی آورد «دولت نیرومندترین طبقه و طبقه از لحاظ اقتصادی مسلط است که از طریق واسطه دولتی به طبقه مسلط سیاسی نیز تبدیل می شود و بدین سان وسایل جدیدی برای فرودست نگاه داشتن و استثمار طبقات زیر ستم به دست می آورد. دولت عصر باستان بالاتر از هر چیز دولت برده داران به منظور زیر سلطه نگاه داشتن بردگان بود، همان گونه که دولت فئودالی ارگان اشراف برای زیر سلطه نگاه داشتن دهقانان رعیت و وابسته بود و دولت مبتنی بر نمایندگی مدرن، ابزار استثمار کار مزدی توسط سرمایه است.» (انگلس، منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت، اثری که در آن انگلس دیدگاه های خود و مارکس را تشریح می کند). حتی آزادترین و پیشرفته ترین شکل دولت بورژوائی، جمهوری دموکراتیک، به هیچ رو این واقعیت را [که دولت بورژوائی ارگان استثمار کار مزدی توسط سرمایه است] از میان بر نمی دارد، بلکه صرفاً شکل آن را تغییر می دهد (رابطه بین حکومت و بازار سهام، فساد - مستقیم و غیر مستقیم - مقامات رسمی و مطبوعات و غیره). سوسیالیسم با راه گشائی به سوی محو طبقات از همین طریق به محو دولت رهنمون خواهد شد.

انگلس در آنتی دورینگ می نویسد: «نخستین عملی که در آن دولت واقعا به عنوان نماینده جامعه به طور کلی ظاهر می شود - یعنی تصاحب وسایل تولید به نام جامعه - در عین حال آخرین عمل دولت به عنوان دولت است. دخالت قدرت دولتی در روابط اجتماعی حوزه های مختلف یکی پس از دیگری زاید می شود و سپس به خواب می رود (۲)

حساب بیاورد: از یک سو استفاده از دوره های رکود سیاسی یا تکامل کند و به اصطلاح «مسالمت آمیز» به منظور تکامل بخشیدن به آگاهی طبقاتی، قوا و ظرفیت مبارزه طبقه پیشرو، و از سوی دیگر، هدایت تمام فعالیت این دوره ها به سوی «هدف نهائی» جنبش این طبقه و به سمت ایجاد توانائی برای انجام عملی وظایف بزرگ در روزهای بزرگی که در آنها «بیست سال متمرکز شده است». دو تز مارکس در این زمینه اهمیت ویژه ای دارند؛ یکی از آنها در کتاب *فقر فلسفه* آمده و مربوط به مبارزه اقتصادی و سازمان دهی اقتصادی پرولتاریا است، دیگری در *مانیفست کمونیست* آمده و مربوط به وظایف سیاسی پرولتاریا است. تز نخست چنین است: «صنعت بزرگ، انبوهی از اشخاص را در یک مکان گرد هم می آورد که یکدیگر را نمی شناسند. رقابت، منافع آنان را از یکدیگر جدا می کند. اما حفظ [سطح] مزد، این منفعت مشترکی که در مقابل کارفرما دارند، آنان را با فکر مشترک مقاومت متحد می سازد ... تشکل ها که در آغاز منفردند، کارگران را به شکل گروه در می آورند ... و در مقابل سرمایه ای که همواره متحد است حفظ تشکل برای کارگران از حفظ مزد ضروری تر می شود ... در این مبارزه - که جنگ داخلی واقعی است - همه عناصر لازم برای نبرد آینده گرد هم می آیند و تکامل می یابند. با فرارسیدن این نقطه، تشکل ها شکل سیاسی به خود می گیرند.» در اینجا ما برنامه و تاکتیک مبارزه اقتصادی و جنبش اتحادیه ای را برای چند دهه آینده، برای همه دوره های طولانی ای که در آن پرولتاریا به گردآوری نیرو به منظور «نبرد آینده» خواهد پرداخت، در دست داریم.

در کنار این باید ارجاع های متعدد مارکس و انگلس به تجربه جنبش کارگری انگلیس را قرار داد؛ [که نشان

سنجش اهمیت فعالیت عملی انقلابی ارزیابی کرده بود در طول عمر خود در کنار کار نظری اش توجهی بی وقفه به مسایل تاکتیکی مبارزه طبقاتی پرولتاریا داشت. حجم عظیمی از مطلب در این باره در تمام کارهای مارکس و به ویژه در چهار جلد مکاتبات او با انگلس که در ۱۹۱۳ [در روسیه] منتشر شد وجود دارد. این مطالب هنوز گردآوری، مدون، مطالعه و بررسی نشده اند. بنابراین ما مجبوریم در اینجا خود را به عام ترین و خلاصه ترین نکات محدود کنیم با تأکید بر اینکه مارکس، به درستی، بر آن بود که بدون این جنبه [یعنی بدون تاکتیک عملی]، ماتریالیسم، ناقص، یک جانبه و بی جان خواهد بود. مارکس وظیفه بنیادی تاکتیک پرولتاریا را در هماهنگی با همه اصول درک ماتریالیستی - دیالکتیکی اش تعریف کرد. تنها بررسی عینی کل مجموع روابط همه طبقات یک جامعه معین بدون استثنا و در نتیجه بررسی [شناخت] مرحله عینی تکامل آن جامعه و روابط متقابل بین آن و دیگر جوامع می تواند مبنائی برای تاکتیک درست طبقه پیشرو باشد. در همان حال همه طبقات و همه کشورها نه به طور ایستا، بلکه به نحو پویا، یعنی نه در حالت سکون، بلکه در حال حرکت (که قوانین آن را شرایط اقتصادی هستی هر طبقه تعیین می کند) مورد ملاحظه قرار می گیرند. حرکت به نوبه خود نه تنها از دیدگاه گذشته، بلکه همچنین از دیدگاه آینده بررسی می شود، نه بر طبق درک عامیانه «گرایش به تحول تدریجی» که تنها تغییرات کند را می بیند، بلکه طبق درک دیالکتیکی. مارکس در نامه ای به انگلس نوشت: «در تکامل های بزرگ تاریخی بیست سال بیش از یک روز نیست هر چند که بعدا روزهایی فرا می رسد که بیست سال را در خود متمرکز کرده اند.» (مکاتبات، جلد ۳). در هر مرحله تکاملی، در هر لحظه، تاکتیک پرولتری باید این دیالکتیک به لحاظ عینی اجتناب ناپذیر تاریخ بشر را به

حزب «انقلاب دهقانی» در لهستان، «حزبی که قیام کراکوی در سال ۱۸۴۶ را تدارک دید» پشتیبانی کرد. مارکس در آلمان در سال های ۱۸۴۸ و ۱۸۴۹ دموکراسی انقلابی افراطی را مورد حمایت قرار داد و بعدها هرگز از آنچه درباره تاکتیک گفته بود برنگشت. مارکس بورژوازی آلمان را عنصری دید که «از همان آغاز، گرایش به خیانت به مردم داشت» (تنها اتحاد با دهقانان می توانست بورژوازی را به انجام کامل وظایفش بکشانند) «و با نماینده تاجدار جامعه کهن سازش کرد.» خلاصه تحلیل مارکس از موضع طبقاتی بورژوازی آلمان در عصر انقلاب بورژوا-دموکراتیک چنین است - تحلیلی که ضمنا نمونه ای از آن ماتریالیسمی است که جامعه را در حال حرکت می بیند، نه تنها حرکتی که جهت آن رو به عقب است: [بورژوازی آلمان] بی اعتماد به خود، بدون اعتماد به مردم، غرغر کنان در مقابل بالائی ها و لرزان در مقابل پائینی ها ... ترسان از توفان جهانی ... بی انرژی در هر زمینه ای ... نمونه ای تقلبی عاری از ابتکار، سالخورده ای فرومایه که خود را محکوم به منحرف کردن نخستین تپش های مردمی سالم و نیرومند در جهت منافع کهن خود دید ...» (روزنامه نوین رابین، ۱۸۴۸). حدود بیست سال پس از آن مارکس در نامه ای به انگلس اعلام کرد که علت شکست انقلاب ۱۸۴۸ این بود که بورژوازی صلح با بردگی را به جنگ برای آزادی ترجیح داد (مکاتبات، جلد ۳ ص ۲۲۴). هنگامی که دوره انقلابی ۱۸۴۹-۱۸۴۸ به پایان رسید مارکس با هر تلاشی برای بازی با انقلاب مخالفت کرد (مبارزه با شاپر و ویلیچ در این زمینه) و به توانائی کار کردن در فاز جدیدی اصرار ورزید که به صورتی ظاهرا صلح آمیز انقلاب های جدیدی را تدارک می دید. روح مبارزه ای که مارکس می خواست کار با آن صورت گیرد در ارزیابی او از وضعیت آلمان در سال ۱۸۵۶

می دهند] چگونه «رونق» صنعتی به تلاش هائی برای «خرید کارگران» می انجامد (مکاتبات، جلد اول) تا آنها را از مبارزه منحرف کند؛ چگونه این رونق عموما «روحیه کارگران را پائین می آورد» (مکاتبات، جلد دوم) و چگونه پرولتاریای انگلیس «بورژوا مسلک [بورژوا زده، بورژوا مآب]» می شود - «این بورژواترین ملت ها ظاهرا هدفش این است که در کنار بورژوازی، اشرافیتی بورژوائی و پرولتاریائی بورژوائی داشته باشد» (مکاتبات، جلد دوم)، چگونه «انرژی انقلابی اش» ناپدید می شود (مکاتبات، جلد ۳)، چگونه زمانی کمابیش طولانی لازم است تا «کارگران بریتانیائی این آلودگی بورژوائی ظاهری را از خود بزدایند» (مکاتبات، جلد ۳)، چگونه جنبش کارگری بریتانیا «فاقد جرأت و شهامت چارティスト ها است» (۱۸۶۶، مکاتبات، جلد ۳)، چگونه رهبران کارگران بریتانیائی تبدیل به موجودی می شوند که «بین بورژوازی رادیکال و کارگر قرار دارد» (در اشاره به هولی اوک (۵)، مکاتبات، جلد ۴)، چگونه به یمن انحصار بریتانیا و تا زمانی که این انحصار دوام یابد، کارگر انگلیسی نخواهد جنبید (مکاتبات، جلد ۴). در این مکاتبات، تاکتیک های مبارزه اقتصادی، در پیوند با سیر عمومی (و نتیجه جنبش کارگری) به نحو تحسین برانگیزی از دیدگاهی وسیع، جامع، دیالکتیکی، و به راستی انقلابی مورد بررسی قرار گرفته اند.

مانیفست کمونیست، اصل بنیادی مارکسیستی درباره تاکتیک مبارزه سیاسی را مطرح کرد: «کمونیست ها برای دست یابی به اهداف فوری [مستقیم]، برای تحمیل منافع لحظه ای طبقه کارگر مبارزه می کنند، اما ... در مبارزه برای حال، آنان همچنین مراقب آینده جنبش هستند.» بدین علت بود که در سال ۱۸۴۸ مارکس از

که سیاه‌ترین دوره ارتجاع بود خود را نشان می‌دهد: «کل قضیه در آلمان به امکان حمایت انقلاب پرولتری از سوی نوعی نسخه دوم جنگ دهقانی بستگی دارد.» (مکاتبات، جلد دوم، ص ۱۰۸). تا زمانی که انقلاب دموکراتیک (بورژوائی) در آلمان تمام نشده بود مارکس کاملاً توجه خود را در زمینه تاکتیک پرولتاریای سوسیالیست به تکامل بخشیدن به انرژی دموکراتیک دهقانان متمرکز کرد. مارکس بر آن بود که شیوه برخورد لاسال «به طور عینی ... خیانت نسبت به کل جنبش کارگری به نفع پروس است» (مکاتبات، جلد ۳، ص ۲۱۰) به ویژه به خاطر همکاری مخفیانه او با یونکرها [اشراف روستائی که بیسمارک به آنان تعلق داشت] و با ناسیونالیسم پروس. انگلس در سال ۱۸۶۵، ضمن تبادل نظر با مارکس در مورد بیانیه مشترکی که قصد داشتند در مطبوعات منتشر کنند، نوشت: «در کشوری که کشاورزی در آن غلبه دارد ... حمله صرفاً به بورژوازی به نام پرولتاریای صنعتی و نگفتن کلمه ای درباره استثمار پدسالارانه پرولتاریای روستا، که زیر شلاق اشرافیت فئودالی بزرگ قرار دارد، عملی جبنانه و پست است.» (مکاتبات، جلد ۳، ص ۲۱۷).

از ۱۸۶۴ تا ۱۸۷۰، به هنگام کامل شدن انقلاب بورژوا دموکراتیک در آلمان، عصری که در آن طبقات استثمارگر در آلمان و اتریش برای پایان دادن به این انقلاب از بالا مجادله می‌کردند، مارکس تنها به محکوم کردن لاسال که با بیسمارک لاس می‌زد بسنده نکرد، بلکه همچنین لیبکنشت را که به سمت استروفیلی [اتریش گرانی] و ولایت گرانی تمایل پیدا کرده بود تصحیح نمود؛ مارکس خواهان تاکتیکی انقلابی بود که هم با بیسمارک و هم با استروفیل‌ها با بی‌رحمی یکسانی مبارزه کند، تاکتیکی که با «فاتح»، یعنی

یونکر پروس [بیسمارک]، خود را تطبیق ندهد، بلکه فوراً مبارزه انقلابی با او را تجدید نماید از جمله در زمین‌هایی که پیروزی‌های نظامی پروس فراهم کرده بود.» (مکاتبات، جلد ۳، ص ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۴۷، ۱۷۹، ۲۰۴، ۲۱۰، ۲۱۵، ۴۱۸، ۴۳۷ و ۴۴۰-۴۴۱). مارکس در پیام معروف ۹ سپتامبر ۱۸۷۰ انترناسیونال به پرولتاریای پاریس درباره قیامی نابهنگام [نارس] هشدار داد، اما هنگامی که قیام به هر حال صورت گرفت (در سال ۱۸۷۱)، مارکس با شور و اشتیاق به ابتکار انقلابی توده‌ها که «به آسمان حمله ور شده بودند» (نامه مارکس به کوگلمان) درود گفت. شکست عمل انقلابی در این وضعیت، همانند بسیاری دیگر، از دیدگاه ماتریالیسم دیالکتیک مارکس، بدی کمتری در سیر و نتیجه مبارزه پرولتری نسبت به ترک مواضعی که قبلاً اشغال شده بود داشت یا نسبت به تسلیم بدون نبرد. چنین تسلیمی روحیه پرولتاریا را ضعیف می‌کرد و توانائی رزمندگی او را از میان می‌برد. مارکس با بها دادن درست [شایسته، آن چنان که باید] به استفاده از وسایل مبارزه قانونی به هنگام غلبه رکود سیاسی و قانونیت بورژوائی، در سال ۱۸۷۷ پس از تصویب قانون ضد سوسیالیستی به شدت عبارت‌پردازی انقلابی [یوهان] موسست را محکوم کرد، اما به همان اندازه، اگر نه بیشتر، به اپورتونیسمی که موقتاً در حزب سوسیال دموکرات میدان پیدا کرده بود حمله ور شد. حزب در این هنگام به سرعت، قاطعیت، استحکام، روح انقلابی و آمادگی برای روی آوردن به مبارزه غیر قانونی در مقابل قانون ضد سوسیالیستی از خود نشان نداد. (مکاتبات، جلد ۴، همچنین نگاه کنید به نامه‌های مارکس به زورگه).

## کتاب نگاری

مجموعه کامل آثار مارکس و نامه های او هنوز منتشر نشده اند. آثار مارکس به روسی بیش از هر زبان دیگری ترجمه شده است. در زیر فهرستی از نوشته های مارکس به ترتیب زمانی می آوریم. مارکس در سال ۱۸۴۱ تز خود را درباره فلسفه اپیکور نوشت. (این اثر در آثار چاپ نشده [مارکس] درج شده که درباره آن سخن خواهیم گفت.) مارکس در این تز هنوز کاملا دیدگاه ایده آلیستی - هگلی داشت. در سال ۱۸۴۲ مارکس مقاله هائی در *روزنامه رابین (کلن)* نوشت. یکی از آنها نقدی درباره بحث مربوط به مطبوعات آزاد در مجلس ششم رابین بود، مقاله ای دیگر به دزدیدن چوب [الوار] اختصاص داشت، مقاله دیگر در دفاع از آزاد کردن سیاست از یزدان شناسی و غیره بود (که قسماً در آثار چاپ نشده [مارکس] درج شده است). در این مقالات ما نشانه هائی از گذار مارکس از ایده آلیسم به ماتریالیسم و از دموکراسی انقلابی به کمونیسم می بینیم. در سال ۱۸۴۴ *سالنامه آلمانی - فرانسوی* به سردبیری مارکس و آرنولد روگه در پاریس منتشر شد، که در آن این تحول سرانجام کامل شده بود. قابل توجه ترین مقاله منتشر شده در این نشریه، «مقدمه نقد فلسفه حقوق هگل» بود (که هم در آثار چاپ نشده [مارکس] و هم به صورت جزوه جداگانه منتشر شد و «در باره مسأله بهبود» (که هم در آثار چاپ نشده [مارکس] و هم به صورت جزوه در انتشارات زنانه، بخش کتاب های ارزان انتشار یافت). در سال ۱۸۴۵، مارکس و انگلس کتابچه ای در فرانکفورت تحت عنوان *خانواده مقدس*، به ضد برونو باوئر و شرکا (که در آثار چاپ نشده [مارکس] درج شده، همچنین دو ویرایش روسی از آن به شکل کتابچه یکی توسط نووی گولوس در سن پترزبورگ در سال ۱۹۰۶ و دیگری توسط وستنیک

زنانیا در سن پترزبورگ در سال ۱۹۰۷ منتشر شده است). *تزهائی درباره فویرباخ* مارکس در بهار ۱۸۴۵ نوشته شده (که به عنوان یک پیوست در جزوه *لودویگ فویرباخ* انگلس انتشار یافته؛ ترجمه ای روسی از آن وجود دارد). در سال های ۱۸۴۷-۱۸۴۵ مارکس شماری مقاله در نشریات به پیش! پاریس، *روزنامه آلمانی بروکسل (۱۸۴۷)*، *وست فلیشر دامفوت (بیلفلد ۴۸-۱۸۴۵)*، *گزلشافت اشپیگل (البرفلد ۱۸۴۶)* نوشت (که بیشتر آنها گردآوری نشده، انتشار مجدد نیافته و به روسی ترجمه نشده اند). مارکس در ۱۸۴۷ کتاب بنیادی خود به ضد پرودن، *فقر فلسفه* را در پاسخ به کتاب *فلسفه فقر* پرودن نوشت. این کتاب در بروکسل و پاریس انتشار یافت (سه انتشار از این کتاب به زبان روسی توسط نووی میر وجود دارد، یکی توسط گ. لویچ، دومی توسط آکسیوا و سومی توسط پروشچنیه که هر سه مربوط به سال های ۱۹۰۵ و ۱۹۰۶ اند). در سال ۱۸۴۸ *سخنرانی مارکس در باره تجارت آزاد* در بروکسل انتشار یافت (ترجمه روسی وجود دارد)، سپس مارکس در لندن با همکاری انگلس *مانیفست حزب کمونیست* معروف را نوشت که تقریباً به همه زبان های اروپائی و شماری از زبان های دیگر ترجمه شده است (حدود هشت ترجمه از آن به زبان روسی انتشار یافته؛ این انتشارات که توسط مولوت، کلوکل، آکسیوا و غیره صورت گرفته و بیشترشان مصادره شده اند تحت نام های *مانیفست کمونیست*، *درباره کمونیسم*، *طبقات اجتماعی و کمونیسم*، *سرمایه داری و کمونیسم*، *فلسفه تاریخ* انتشار یافته اند. ترجمه کامل و دقیق ترین ترجمه این اثر و نیز دیگر آثار مارکس را می توان در انتشارات «گروه آزادی کار» در خارج از روسیه یافت). از اول ژوئن ۱۸۴۸ تا ۱۹ مه ۱۸۴۹ *روزنامه نوین رابین* به سردبیری واقعی مارکس انتشار یافت. مقالات متعدد او در این روزنامه، که تا امروز

بهترین ارگان و ارگان بی نظیر پرولتاریای انقلابی است، به طور کامل گردآوری و تجدید چاپ نشده اند. مهم ترین آنها در آثار چاپ نشده [مارکس] آمده است. مقاله کار مزدی و سرمایه که در آن نشریه چاپ شد بارها به شکل جزوه منتشر شده است (چهار انتشار در روسیه توسط کوزمان، مولوت، میگاکوف و لویچ در سال های ۱۹۰۵ و ۱۹۰۶)، همچنین در روزنامه لیبرال ها در رهبری (توسط انتشارات زنانه در بخش کتاب های ارزان، شماره ۲۷۲، سن پترزبورگ، ۱۹۰۶). در سال ۱۸۴۹ مارکس در کلن دو محاکمه سیاسی را منتشر کرد (دو سخنرانی که مارکس در مقابل اتهامات مربوط به نقض قانون مطبوعات و دعوت به مقاومت مسلحانه به ضد حکومت برای دفاع از خود ایراد کرد و در دادگاه تبرئه شد. پنج ترجمه روسی در سال های ۱۹۰۵ و ۱۹۰۶ توسط آکسیوا، مولوت، میگاکوف، زنانه و نووی میر انجام شده است). در سال ۱۸۵۰ مارکس در هامبورگ شش شماره از روزنامه نوین راین منتشر کرد که مهم ترین آنها بعدا در آثار چاپ نشده [مارکس] منتشر شد. مقالات به ویژه مهم در این نشریه را انگلس در سال ۱۸۹۵ در کتابچه ای به نام مبارزه طبقاتی در فرانسه ۱۸۵۰-۱۸۴۸ چاپ کرد (ترجمه های روسی توسط «کتابخانه» م. مالیخ شماره های ۵۹ و ۶۰۲ و در مجموعه آثار تاریخی، ترجمه بازاروف و استپانوف که توسط اسکیمونت در سال ۱۹۰۶ در سن پترزبورگ چاپ شد؛ و نیز در اندیشه ها و دیدگاه های سده بیستم، سن پترزبورگ، ۱۹۱۲). در سال ۱۸۵۲ جزوه هیجدهم برومر لویی بناپارت در نیویورک به چاپ رسید (ترجمه های روسی در مجموعه هائی که بالاتر ذکر شد). در همان سال جزوه ای در لندن به نام افشاکگری در باره محاکمه کمونیست ها در کلن منتشر شد (ترجمه روسی تحت عنوان محاکمه کمونارها در

کلن، کتابخانه علم مردمی، شماره ۴۳، سن پترزبورگ، ۲۸ اکتبر ۱۹۰۶). از اوت ۱۸۵۱ تا ۱۸۶۲ مارکس همکار دائمی نیویورک تریبون بود (۶) که در آن بسیاری از مقالاتش به عنوان سرمقاله بی امضا به چاپ رسید. برجسته ترین این مقالات بعد از مرگ مارکس و انگلس با ترجمه آلمانی تحت عنوان انقلاب و ضد انقلاب در آلمان منتشر شد (ترجمه های روسی از این اثر در دو مجموعه توسط بازاروف و استپانوف و سپس در شکل جزوه در پنج انتشار توسط آکسیوا، ایشچستورنایا پولزا، نووی میر، وسوبشچایا بیبلیوتکا، و مولوت صورت گرفته است). برخی از مقالات مارکس در تریبون بعدا، مانند جزوه ای درباره پالمرستون، که به شکل جزوه در سال ۱۸۵۶ در لندن منتشر شد، افشاکگری هائی درباره تاریخ دیپلماتیک سده هیجدهم (که وابستگی پولی دائمی وزرای لیبرال انگلستان به روسیه در آن افشا می شود) و نوشته های دیگر. پس از مرگ مارکس دختر او، الینور اولینگ، شماری از مقالات مارکس درباره مسأله شرق در تریبون را تحت عنوان مسأله شرق در لندن در سال ۱۸۹۷ به چاپ رساند. بخشی از آن به روسی ترجمه شده است: جنگ و انقلاب، مارکس و انگلس: مقالات منتشر نشده (۱۸۵۲، ۱۸۵۳، ۱۸۵۴)، خارکوف، ۱۹۱۹، ناشامیسل لایبرری شماره ۱. مارکس در آخر سال ۱۸۵۴ و در طول سال ۱۸۵۵ با روزنامه نوین/اندرو در سال های ۱۸۶۲-۱۸۶۱ با Viennese paper Presse همکاری کرد. آن مقالات گردآوری نشده اند و تنها برخی از آنها در زمان نو مجددا به چاپ رسیده اند همان گونه که نامه های پرشمار مارکس. همین امر درباره مقالات مارکس در داس فولک (مردم) (لندن ۱۸۵۹) در باره تاریخ دیپلماتیک جنگ ایتالیا در ۱۸۵۹ نیز صادق است. در سال ۱۸۵۹ اثر مارکس به نام سهمی در نقد اقتصاد سیاسی در برلین به

بازاروف و استپانوف). جلد‌های دوم و سوم یکی با ترجمه دانلیسون (که چندان رضایت بخش نیست) و دیگری توسط بازاروف و استپانوف (ترجمه بهتر) منتشر شده اند. مارکس در سال ۱۸۷۶ در نوشتن کتاب *آنتی دورینگ* انگلس مشارکت کرد و فصل کاملی از این کتاب را که به تاریخ اقتصاد سیاسی می پردازد نوشت.

پس از مرگ مارکس آثار زیر از او منتشر شدند: نقد *برنامه گوتا* (ترجمه روسی، سن پترزبورگ، ۱۹۰۶ و در آلمان در *زمان نو*، ۱۸۹۱-۱۸۹۰ شماره ۱۸)؛ *مزد، بها و سود* (سخنرانی ای که در ۲۶ ژوئن ۱۸۶۵ ایراد شد؛ *زمان نو*، XVI، ۱۸۹۸-۱۸۹۷، ترجمه روسی توسط مولوت، و لوویچ ۱۹۰۶-۱۹۰۵)؛ آثار منتشر نشده کارل مارکس، فریدریش انگلس و فردیناند لاسال، سه جلد، *اشتوتگارت*، ۱۹۰۲ (ترجمه روسی با ویرایش آکسلرود و دیگران، دو جلد، سن پترزبورگ، ۱۹۰۸، جلد اول همچنین توسط گورویچ انتشار یافته، مسکو، ۱۹۰۷، نامه های لاسال به مارکس جداگانه انتشار یافته و در *آثار منتشر نشده درج است*). نامه *هائی از کارل مارکس، فریدریش انگلس و دیگران به ف. آ. زورگه و دیگران* (دو انتشار روسی، یکی با ویرایش آکسلرود و دیگری با مقدمه لنین انتشار Dauge)؛ *تنوری های ارزش اضافی*، سه جلد در چهار قسمت، *اشتوتگارت* ۱۰-۱۹۰۵، دست نوشت های جلد چهارم *سرمایه*، به انتشار کائوتسکی (تنها جلد اول به روسی ترجمه شده است در سه چاپ: سن پترزبورگ، ۱۹۰۶، ویرایش پلخانف، کیف، ۱۹۰۶، ویرایش پلخانف و کیف، ۱۹۰۷، ویرایش توچاپسکی). در سال ۱۹۱۳ چهار جلد بزرگ از *مکاتبات مارکس و انگلس* شامل ۱۳۸۶ نامه که در فاصله سپتامبر ۱۸۴۴ تا ۱۰ ژانویه ۱۸۸۳ نوشته شده منتشر شد که حجم

چاپ رسید (ترجمه های روسی: مسکو ۱۸۹۶ با ویرایش مانویلیوف، ۱۹۰۷، ترجمه رومیانتسوف). در سال ۱۸۶۰ جزوه ای از مارکس تحت عنوان *آقای فوگت*، در لندن منتشر شد.

در سال ۱۸۶۴، *پیام اتحاد بین المللی کارگران* [انترناسیونال اول]، نوشته مارکس در لندن انتشار یافت (ترجمه ای روسی از آن وجود دارد). مارکس نویسنده بسیاری از بیانیه ها، پیام ها و قطعنامه های شورای عمومی انترناسیونال بود. مطالب و مواد مربوط به این زمینه نه تجزیه و تحلیل و نه حتی گردآوری شده اند. نخستین برخورد به این موضوع اثری از گوستاو جاک Gustav Jaekh به نام *انترناسیونال است* (ترجمه روسی، سن پترزبورگ، ۱۹۰۶، انتشارات زنانیه) که در آن از جمله چند نامه و طرح قطعنامه از مارکس چاپ شده است. از جمله اسناد انترناسیونال که مارکس نوشته *پیام شورای عمومی انترناسیونال* درباره کمون پاریس است که در سال ۱۸۷۱ در لندن زیر عنوان *جنگ داخلی در فرانسه* منتشر شد (ترجمه روسی یکی با ویرایش لنین، انتشارات مولوت و دیگران). مکاتبات مارکس با یکی از اعضای انترناسیونال به نام کولگمان مربوط به سال های ۱۸۷۴-۱۸۶۲ است (دو ترجمه روسی وجود دارد یکی توسط آ. گویخباگ و دیگری با ویرایش لنین). در سال ۱۸۶۷، اثر عمده مارکس، *سرمایه: نقدی بر اقتصاد سیاسی* جلد اول در هامبورگ منتشر شد. جلد‌های دوم و سوم سرمایه توسط انگلس پس از مرگ مارکس در سال ۱۸۸۵ و ۱۸۹۴ منتشر شدند. ترجمه های روسی از این قرارند: جلد اول پنج انتشار (دو تا با ترجمه دانلیسون در سال های ۱۸۷۲ و ۱۸۹۸، دو تا با ترجمه ای. آ. گورویچ. ل.م. زاک با انتشار استرووه، چاپ اول ۱۸۹۹، چاپ دوم ۱۹۰۵ و دیگری به انتشار



بزرگی از مواد و مطالبی که در زمینه مطالعه زندگی نامه و دیدگاه های مارکس بسیار پر ارزش است عرضه می کند. در سال ۱۹۱۷ دو جلد از مقالات مارکس و انگلس که در فاصله ۱۸۶۲-۱۸۵۲ نوشته شده اند منتشر گردید (به آلمانی). این فهرست از آثار مارکس را باید با این نکته خاتمه دهیم که بسیاری از مقالات و نامه های کوتاه مارکس که غالباً در زمان نو، به پیش و دیگر مجلات آلمانی زبان نوشته شده اند در اینجا منظور نشده اند. همچنین بی شک فهرست ترجمه های آثار مارکس، به ویژه جزوه هائی که در سال های ۱۹۰۵ و ۱۹۰۶ منتشر شده اند کامل نیست.

ادبیات درباره مارکس و مارکسیسم بسیار گسترده است. در اینجا تنها به برجسته ترین موارد اشاره می کنیم. مؤلفان به سه گروه عمده تقسیم شده اند: مارکسیست ها، که به طور عمده دیدگاه مارکس را می پذیرند؛ نویسندگان بورژوا که اساساً با مارکسیسم دشمنی دارند؛ و رویونیست ها که فرض می شود برخی از مبانی مارکسیسم را می پذیرند اما در واقعیت، درک و مفاهیم بورژوائی را جانشین آن مبانی می کنند. شیوه برخورد نارودنیکی به مارکسیسم را باید به عنوان نوع ویژه ای از رویونیسم روسی در نظر گرفت. ورنر سُمبارت در سهمی در کتاب نگاری مارکسیسم (آرشیو برای علوم اجتماعی و سیاست اجتماعی، ۱۹۰۵، ص ۴۱۳ تا ۴۳۰) سیصد و چندی عنوان [کتاب و مقاله در مورد مارکسیسم] در فهرستی که کامل نیست ارائه می دهد. برای تکمیل آن نگاه کنید به نماگرهای زمان نو در سال های ۱۸۸۳ تا ۱۹۰۷ و سال های پس از آن، همچنین به کتاب نگاری سوسیالیسم و کمونیسم نوشته یوزف اشتامهامر، جلد های ۱ تا ۳ (ینا، ۱۹۰۹-۱۸۹۳). برای کتاب نگاری تفصیلی مارکسیسم، همچنین نگاه کنید به کتاب نگاری علوم اجتماعی، برلین، ۱۹۰۵.

همچنین نگاه کنید در میان کتاب ها، به نوشته ن. آ. روباکین (جلد ۲، چاپ دوم). ما در اینجا تنها اصلی ترین کتاب ها را ذکر می کنیم. در زمینه زندگی نامه مارکس، باید پیش از همه به مقالات انگلس در فولکس کالندر [تقویم مردم] که توسط براکه در سال ۱۸۷۸ در براونشوایگ در منتشر شد و به واژه نامه علوم سیاسی جلد ۶ ص ۶۰۳-۶۰۰ رجوع کرد؛ ویلهلم لیکنشت، کارل مارکس، خاطرات بیوگرافیک، نورمبرگ، ۱۸۹۶؛ لافارگ، خاطراتی از کارل مارکس؛ لیکنشت، کارل مارکس، چاپ دوم، سن پترزبورگ، ۱۹۰۶؛ پل لافارگ، خاطرات من از کارل مارکس، اودسا، ۱۹۰۵، (منبع: زمان نو، IX, 1)؛ یادیود کارل مارکس، سن پترزبورگ، ۱۹۰۸، ۴۱۰ صفحه، مجموعه مقالات از ی. نوزوروف، ن. روزکوف، و. بازاروف، ی. استکلف، آ. فین - ینوتایوسکی، پو رومیانتس، ک. رنر، هو رولاند- هولست، و. ایلین، ر. لوکزامبورگ، گ. زینویف، ی. کامنف، پ. اورلفسکی و م. تاگانسکی؛ فرانتس مهرینگ، کارل مارکس. زندگی نامه حجیمی که یک سوسیالیست آمریکائی به انگلیسی نوشته (جان اسپارگو، کارل مارکس، زندگی و آثار او، لندن، ۱۹۱۱) رضایت بخش نیست. برای بررسی کلی فعالیت های مارکس نگاه کنید به کائوتسکی، کار تاریخی کارل مارکس، به مناسبت بیست و پنجمین سالگرد مرگ استاد، برلین، ۱۹۰۸. عنوان ترجمه روسی این کتاب کارل مارکس و اهمیت تاریخی او است، سن پترزبورگ، ۱۹۰۸. همچنین به جزوه ای به زبان ساده نوشته کلارا زتکین زیر عنوان کارل مارکس و کار زندگی او (۱۹۱۳) نگاه کنید. خاطراتی از مارکس، خاطرات آنتکوف در وستنیک یورویی، ۱۸۸۰، شماره ۴ (همچنین در خاطرات او، جلد سوم، دهه ای به یاد ماندنی، سن پترزبورگ، ۱۸۸۲)؛ خاطرات کارل شوتز در

۱۹۰۷، کتاب سوم، صفحات ۱ تا ۵۶، فرمول بندی بسیار مفیدی از برخی از اصول بنیادی ماتریالیسم فلسفی مارکس و مجموعه ای از استدلال‌ها به ضد آنها از دیدگاه کانتی و لادری گری به طور کلی است. رودلف اشتاملر (طرفدار کانت)، *اقتصاد و حقوق از دیدگاه درک مادی تاریخ*، چاپ دوم، لایپزیگ، ۱۹۰۶؛ و لئمن (طرفدار کانت)، *ماتریالیسم تاریخی (ترجمه روسی ۱۹۱۱)*، فنرلاندر (طرفدار کانت) *کانت و مارکس*، سن پترزبورگ، ۱۹۰۹، همچنین به مباحثات بین آ. بوگدانف، و یازاروف و دیگران از یک سو و و ایلین از طرف دیگر رجوع کنید (دیدگاه های دوتای اول در خلاصه ای از *فلسفه مارکسیسم*، سن پترزبورگ، ۱۹۰۸؛ آو بوگدانف، *سقوط شیئی پرستی بزرگ*، مسکو، ۱۹۰۹، و آثار دیگر و دیدگاه آخری در کتابش *ماتریالیسم و امپریوکریتیسیسم*، مسکو ۱۹۰۹، آمده است). در مسأله ماتریالیسم تاریخی و اخلاق کتب های برجسته از این قرارند: کارل کائوتسکی، *اخلاق و درک مادی تاریخ*، سن پترزبورگ، ۱۹۰۶، و آثار متعددی از کائوتسکی، لویی بودن، سیستم نظری کارل مارکس در پرتو نقد اخیر، ترجمه از انگلیسی با ویراستاری و. زاسولچ، سن پترزبورگ، ۱۹۰۸؛ هرمان گورتر، *ماتریالیسم تاریخی*، ۱۹۰۹. از آثار مخالفان مارکسیسم موارد زیر را خاطر نشان می کنیم: توگان- بارانفسکی، *مبانی نظری مارکسیسم*، سن پترزبورگ، ۱۹۰۷؛ س. پروکوپویچ، *نقد مارکس*، سن پترزبورگ، ۱۹۰۱؛ هاماخ، *سیستم فلسفی - اقتصادی مارکسیسم (لایپزیگ)*، ۷۳۰ صفحه، مجموعه ای از نقل قول ها)، ورنر سُمبارت، *سوسیالیسم و جنبش اجتماعی سده نوزدهم*، سن پترزبورگ؛ ماکس آدلر (طرفدار کانت)، *علیت و غایت گرائی (وین)*، ۱۹۰۹، در مطالعات مارکسی (و نیز مارکس همچون متفکر توسط همین نویسنده.

روسکویه بوگاتسوو، ۱۹۰۶، شماره ۱۲، *خاطرات م. کوالوسکی در وستنیک یورویی*، ۱۹۰۹، شماره ۶ و غیره. در مسأله فلسفه مارکسیسم و ماتریالیسم تاریخی بهترین تشریح توسط پلخانف در این آثار او آمده است: *بیست سال*، سن پترزبورگ، ۱۹۰۹، چاپ سوم؛ *از دفاع تا حمله*، سن پترزبورگ، ۱۹۰۹؛ *مسائل بنیادی مارکسیسم*، سن پترزبورگ، ۱۹۰۸؛ *نقد منقدان ما*، سن پترزبورگ، ۱۹۰۶؛ در مسأله گسترش درکی مونیستی از تاریخ، سن پترزبورگ، ۱۹۰۸ و غیره. آنتونیو لایبول، *گفتاری در باره دید مادی تاریخ*، سن پترزبورگ، ۱۸۹۸؛ همچنین *ماتریالیسم تاریخی و فلسفه*، سن پترزبورگ، ۱۹۰۶؛ فرانکس مهرینگ، در *باره ماتریالیسم تاریخی (دو انتشار توسط پرسوشچنیه و مولوت)*، سن پترزبورگ، ۱۹۰۶ و *افسانه لسینگ*، ۱۹۰۸ (زنانیه)؛ همچنین نگاه کنید به چارلز آندلر (غیرمارکسیست)، *مانیفست کمونیست، تاریخ، مقدمه و توضیحات*، سن پترزبورگ، ۱۹۰۶. همچنین *ماتریالیسم تاریخی*، مجموعه مقالاتی از انگلس، کائوتسکی، لافارگ و بسیاری دیگر را ببینید، سن پترزبورگ، ۱۹۰۸؛ ل. آکسلرود، *قطعات فلسفی*، پاسخی به *منقدان فلسفی ماتریالیسم تاریخی*، سن پترزبورگ، ۱۹۰۶. دفاع ویژه ای از انحرافات ناموفق دیستگن از مارکسیسم در کتاب ای. اونترمن می توان دید: *نقائص منطقی مارکسیسم تنگ نظرانه*، ۷۵۳ صفحه، مونیخ، ۱۹۰۹ (کتابی حجیم اما نه چندان جدی). ریشه های فلسفی مارکسیسم، در *مجله همه علوم سیاسی*، سال شصت و دوم انتشار، ۱۹۰۶، کتاب m ص ۴۳۲-۴۰۷ اثر جالبی است از یک مخالف دیدگاه های مارکسیستی که وحدت فلسفی این دیدگاه ها را از نقطه نظر ماتریالیستی نشان می دهد. بنوآردمن، *مفروضات فلسفی درک مادی تاریخ*، در *سالنامه قانون گذاری، مدیریت و اقتصاد ملی (سالنامه اشمولر)*،

های اقتصادی را می توان در هیلفردینگ، سرمایه مالی، سن پترزبورگ، ۱۹۱۱، دید (برای تصحیح اشتباهات اصلی در دیدگاه های مؤلف در زمینه نظریه ارزش، به مقاله کائوتسکی تحت عنوان طلا، اسکناس و کالاها در زمان نو، XXX, I، صفحات ۸۳۷ و ۸۸۶ رجوع کنید)؛ و. و. ایلین، امپریالیسم، آخرین مرحله سرمایه داری، ۱۹۱۷. انحرافات از مارکسیسم در نکات اساسی عبارتند از: پتر ماسلف، مسأله ارضی (دو جلد) و نظریه توسعه اقتصادی (سن پترزبورگ، ۱۹۱۰). نقدی بر این انحرافات را می توان در مقاله کائوتسکی زیر عنوان مائوسیانیسم و سوسیالیسم در زمان نو، XXIX, I، ۱۹۱۱، ملاحظه کرد.

نقد آموزه اقتصادی مارکس از دیدگاه به اصطلاح نظریه مفیدیت نهائی را که در میان استادان بورژوا رواج دارد می توان در آثار زیر یافت: بوهم - باورک، کارل مارکس و پایان سیستم او (برلین، ۱۸۹۶ در Staatswiss. Arbeiten. Festgabe für K. Knies)، ترجمه روسی، سن پترزبورگ، ۱۸۹۷، نظریه مارکس و نقد آن، و سرمایه و سرمایه داری، چاپ دوم، دو جلد، اینسبروک، ۱۹۰۲-۱۹۰۰، ترجمه روسی، سرمایه و سود، سن پترزبورگ، ۱۹۰۹. همچنین ریکس، ارزش و ارزش مبادله (۱۸۹۹)، فون بورتکیه ویکز، محاسبه ارزش و محاسبه قیمت در سیستم مارکس (ارشیو علوم اجتماعی ۱۹۰۷-۱۹۰۶)؛ لئو فون بوخ، درباره عناصر اقتصاد سیاسی، بخش اول، شدت کار، ارزش و قیمت (که در روسیه هم چاپ شده). هیلفردینگ از دیدگاه مارکسیستی نقد بوهم باورک را در نقد بوهم باورک از مارکس (مطالعات مارکسی، جلد ۱، وین، ۱۹۰۴) و در مقالات کوتاه تری در زمان نو تجزیه و تحلیل کرد.

کتاب یک هگلی ایده آلیست به نام جیووانی جنتیله، فلسفه مارکس، پیزا، ۱۸۹۹، شایسته توجه است. مؤلف برخی از جنبه های مهم دیالکتیک ماتریالیستی مارکس را که معمولاً طرفداران کانت و پوزیتیویست ها و غیره بدان توجه ندارند خاطر نشان می کند. همچنین لوی، فویرباخ، اثری درباره یکی از پیش کسوت های عمده فلسفی مارکس. کتاب دفترچه یک مارکسیست، نوشته چمیشف، سن پترزبورگ (دیه لو)، ۱۹۰۸، مجموعه مفیدی از نقل قول از شماری از آثار مارکس است. در مورد آموزه اقتصادی مارکس کتاب های مهم عبارتند از: کارل کائوتسکی، آموزه اقتصادی کارل مارکس (چاپ های روسی زیاد)، مسأله ارضی، برنامه ارفورت و جزوه های فراوان. همچنین رجوع کنید به ادوارد برنشتاین، آموزه اقتصادی مارکس، جلد سوم «سرمایه» (در ترجمه روسی ۱۹۰۵)؛ گابریل درویل، سرمایه (شرح جلد اول سرمایه در ترجمه روسی ۱۹۰۷). یکی از نمایندگان به اصطلاح رویونیسم در میان مارکسیست ها در زمینه مسأله ارضی ادوارد داوید که کتاب سوسیالیسم و کشاورزی (ترجمه روسی، سن پترزبورگ، ۱۹۰۲) است. برای نقد رویونیسم رجوع کنید به: و. و. ایلین، مسأله ارضی، بخش ۱، سن پترزبورگ، ۱۹۰۸. همچنین کتاب و. و. ایلین، تکامل سرمایه داری در روسیه، چاپ دوم، سن پترزبورگ، ۱۹۰۸؛ مطالعات اقتصادی و مقالات، سن پترزبورگ، ۱۸۹۹؛ داده های جدید درباره قوانین تکامل سرمایه داری در کشاورزی، جلد ۱، ۱۹۱۷ را ببینید. یک کاربرد دیدگاه های مارکس با مقداری انحرافات را در زمینه آخرین داده های مربوط به روابط کشاورزی در فرانسه می توان در کتاب Compègrave-Morel به نام مسأله ارضی و سوسیالیسم در فرانسه، پاریس، ۱۹۱۲، ۴۵۵ صفحه ملاحظه کرد. دیدگاه های اقتصادی مارکس با کاربست آن در مورد آخرین پدیده

عینک آقای چیچرین، در مجموعه آثارش جلد دوم، سن پترزبورگ، ۱۹۰۰؛ لو اسلومینسکی، *آموزه اقتصادی کارل مارکس*، سن پترزبورگ، ۱۸۹۸، ن. زیبر پژوهش های اجتماعی - اقتصادی دیوید ریکاردو و کارل مارکس، ۱۸۸۵ و مجموعه آثار او در دو جلد، سن پترزبورگ، ۱۹۰۰. همچنین بررسی سرمایه توسط جی کوفمن در وستنیک یورویی، ۱۸۷۲، شماره ۵. مقاله ای برجسته به خاطر آنکه مارکس در پس گفتار چاپ دوم سرمایه، استدلال های کوفمن را نقل کرد و آنها را همچون تشریح درستی از روش ماتریالیستی - دیالکتیکی خود، تأیید نمود.

در مورد نوشته های نارونیک های روسی درباره مارکسیسم: ن. میخائیلوفسکی - در روسکویه بوگاتسوف، ۱۸۹۴، شماره ۱۰ و ۱۸۹۵ شماره های ۱ و ۲؛ همچنین تجدید چاپ شده در مجموعه آثار او - نکاتی درباره یادداشت های انتقادی استرووه (سن پترزبورگ، ۱۸۹۴). ک. تولین (و. ایلین) دیدگاه های میخائیلوفسکی را از نقطه نظر مارکسیستی در داده هایی که شاخص تکامل اقتصادی ما هستند مورد تجزیه و تحلیل قرار داد (این نوشته در سال ۱۸۹۵ در سن پترزبورگ به چاپ رسید اما توسط سانسور منهدم گردید)، بعد ها در سال ۱۹۰۸، این نوشته در مجموعه دوازده سال در سن پترزبورگ تجدید چاپ شد. دیگر آثار نارونیک ها: و. و. خطوط سیاسی ما، سن پترزبورگ، ۱۸۹۲، و از سال های هفتاد تا سده بیستم، سن پترزبورگ، ۱۹۰۷؛ نیکلای - ان، تصویر کلی اقتصاد ما پس از اصلاحات، سن پترزبورگ، ۱۸۹۳؛ و. چموف، مارکسیسم و مسأله ارضی، سن پترزبورگ، ۱۹۰۶، و طرح- نوشته های فلسفی و جامعه شناسی، سن پترزبورگ، ۱۹۰۷.

در مورد مسأله دو جریان عمده در تفسیر و تکامل مارکسیسم - رویزیونیسم در مقابل مارکسیسم رادیکال ("ارتودوکس")، نگاه کنید به ادوارد برنشتاین، پیش شرط های سوسیالیسم و وظایف سوسیال دموکراسی (نسخه اصلی آلمانی، ۱۸۹۹، اشتوتگارت، ترجمه روسی، ماتریالیسم تاریخی، سن پترزبورگ، ۱۹۰۱، و مسایل اجتماعی، مسکو، ۱۹۰۱) و از تاریخ و نظریه سوسیالیسم، سن پترزبورگ، ۱۹۰۲، پاسخی به برنشتاین در برنشتاین و برنامه سوسیال دموکراسی نوشته کائوتسکی وجود دارد (اصل آلمانی، اشتوتگارت، ۱۸۹۹، چهار ترجمه روسی در ۱۹۰۶ - ۱۹۰۵). درباره ادبیات مارکسیستی فرانسوی نگاه کنید به کتاب های ژول گد، چهار سال مبارزه طبقاتی، خبردار! و مسایل دیروز و امروز (پاریس، ۱۹۱۱)؛ پل لافارگ، نترمینسم اقتصادی کارل مارکس (پاریس، ۱۹۰۹)، همچنین نگاه کنید به آنتون پانه کوک، دو گرایش در جنبش کارگری.

در مسأله نظریه مارکسیستی انباشت سرمایه اثر تازه ای از روزا لوکزامبورگ به نام انباشت سرمایه (برلین، ۱۹۱۳) و تحلیلی از تفسیر نادرست او از نظریه مارکس توسط اتو باوئر وجود دارد، انباشت سرمایه (زمان نو، XXXI، ص ۸۳۱ و ۸۶۲)، همچنین نقدی از اکشتاین در به پیش و از پانه کوک در روزنامه برمر بورگر، ۱۹۱۳.

از ادبیات قدیمی روسی درباره مارکسیسم موارد زیر شایان توجه است: ب. چیچرین، سوسیالیست های آلمانی در مجموعه علوم سیاسی بزوبرازوف، سن پترزبورگ، ۱۸۸۸، و تاریخ آموزه های سیاسی، بخش ۵، مسکو، ۱۹۰۲، ۱۵۶ صفحه؛ پاسخی به نوشته بالا توسط زیبر تحت عنوان اقتصاد دان های آلمانی از

## پانوشت ها

(۱) مارکس و انگلس، همچنان که اکثریت قریب به اتفاق متفکران سیاسی و اجتماعی سده نوزدهم و آغاز سده بیستم، واژه های «دیکتاتور» و «دیکتاتوری» را در معنا و مفهومی نزدیک به آنچه در روم قدیم به کار برده می شد، به کار می برند. ما برای اینکه درک سده نوزدهمی از واژه های دیکتاتور و دیکتاتوری را نشان دهیم تعریف واژه نامه فرانسوی لیتره از دیکتاتور را در اینجا می آوریم. هدف ما این است که ویژگی های اصطلاح «دیکتاتوری پرولتاریا» را در اندیشه سیاسی مارکس نشان دهیم. روشن است که معنی لغوی و تاریخی یک اصطلاح به هیچ رو تمام بار معنای علمی، فلسفی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی آن را ندارد. وانگهی محتوای مفاهیم در طول زمان تغییر می کنند حال آنکه شکل لفظی آنها ممکن است حفظ شود. اصطلاح دیکتاتور و دیکتاتوری که امروزه معمولاً (به ویژه در زبان عادی و از آن بیشتر در رسانه های گروهی و در گفتن حاکمان و مقامات رسمی) با استبداد، خودکامگی، اتوریتر بودن، ستمکاری، قدرت مادام العمر و غیره مرادف است نه در اصل خود و نه در سده نوزدهم چنین معنایی نداشت. از این رو ما می کوشیم نخست درک سده نوزدهمی این اصطلاح را بیان کنیم و سپس با رجوع به یک رشته منابع از مارکس درک دقیق او از اصطلاح دیکتاتوری پرولتاریا و ویژگی های بنیادی آن را توضیح دهیم.

تعریف واژه نامه فرانسوی لیتره (۱۸۷۷-۱۸۶۳) از دیکتاتور چنین است:

«صاحب منصبی که در روم قدیم در برخی شرایط بحرانی او را به حکمرانی منصوب می کردند؛ قدرت او مطلق بود و برای مدت قانونی ۶ ماه تعیین می شد، اما معمولاً هنگامی که خطر برطرف می شد دیکتاتور

علاوه بر نارودنیک ها به موارد زیر توجه کنیم: ن. کاره یف، طرح - نوشته های قدیم و جدید درباره ماتریالیسم تاریخی، سن پترزبورگ، ۱۸۹۶ چاپ دوم در ۱۹۱۳ تحت نام نقد ماتریالیسم اقتصادی؛ ماساریک، مبانی فلسفی و جامعه شناسانه مارکسیسم، مسکو، ۱۹۰۰؛ کروچه، ماتریالیسم تاریخی و اقتصاد مارکسیستی، سن پترزبورگ، ۱۹۰۲.

برای ارزیابی درست مارکسیسم باید با آثار نزدیک ترین همفکر و همکارش، فریدریش انگلس، آشنا شد. فهم مارکسیسم و بررسی کامل آن بدون به حساب آوردن تمام آثار انگلس ممکن نیست.

برای نقد مارکسیسم از دیدگاه آنارشیسم رجوع کنید به و. چرکزوف، آموزه مارکسیسم، دو بخش، سن پترزبورگ، ۱۹۰۵؛ و. توکر، به جای یک کتاب، مسکو، ۱۹۰۷؛ و به سورل [آنارکو] سندیکالیست، مطالعات اجتماعی اقتصاد مدرن مسکو، ۱۹۰۸ رجوع کنید.

مقاله کارل مارکس (زندگی نامه مختصر مارکس و شرح مارکسیسم) در فاصله ژوئیه تا نوامبر ۱۹۱۴ نوشته شده است. نخستین انتشار در سال ۱۹۱۵ در دانشنامه گرانات، چاپ هفتم، جلد ۲۸ با امضای و. ایلین.

متن کنونی براساس دست نوشت لنین است که با نسخه چاپ ۱۹۱۸ مقابله و تکمیل شده است.

منابع ترجمه: نسخه انگلیسی، انتشارات خارجی پکن، چاپ دوم، ۱۹۷۰ و ترجمه فرانسوی از مجموعه آثار لنین جلد ۲۱.

را بر تفکر سیاسی برجای گذاشت. این نهاد سیاسی [یعنی دیکتاتور] به معنی اعمال قدرت در حالت فوق العاده بود که به شهروند قابل اعتمادی برای مقاصد موقت و محدودی به مدت حداکثر شش ماه واگذار می شد. هدف آن حفظ وضع موجود جمهوری بود و دیوار حفاظتی برای دفاع از جمهوری در برابر دشمن خارجی یا نیروی برانداز داخلی به حساب می آمد؛ در واقع نهادی بود به ضد عناصری که ما امروزه آنها را متهم به داشتن تمایل به دیکتاتوری [به معنی امروزی کلمه] می کنیم. این نهاد دست کم تا زمان ژول سزار عمل کرد و سزار، با اعلام شخص خود همچون دیکتاتور نامحدود و دائمی یعنی دیکتاتور به معنی امروزی کلمه، دیکتاتورای جمهوری را از میان برداشت.»

در پیر «تاریخ واژه "دیکتاتوری" در جنبش چپ را با نخستین جنبش سوسیالیستی- کمونیستی، جنبش «برابر ها» (به رهبری بابوف، بوئوناروتی و غیره) در انقلاب کبیر فرانسه مربوط می کند. این جنبش که رادیکال ترین جریان انقلابی در سال های آخر سده هیجدهم فرانسه بود به رغم سرکوب های متوالی از سوی جریان های مختلف طبقاتی در انقلاب فرانسه و سپس از سوی ناپلئون و دوره بازگشت سلطنت و غیره دوام آورد. جریان بلانکیسم ادامه و الهام گیرنده از این جنبش بابوف و بوئوناروتی بود که کمونیسم تخیلی نامیده شده است. فیلیپ بوئوناروتی در کتاب های خود «هم سوگندی برای برابری» و «تاریخ هم سوگندان برابری موسوم به [توطئه] بابوف» از حکومت انقلابی موقتی که پس از انقلاب باید به وجود آید، که حکومت گروهی است که انقلاب کرده، سخن می گوید و اینکه این حکومت برای مدتی (حدود یک نسل) باید با دیکتاتوری عمل کند (هرچند لفظ دیکتاتوری را به کار نمی بردند) تا مردم برای دموکراسی «تربیت» شوند.

پیش از پایان این دوره از مقام کناره گیری می کرد.»

Magistrat souverain qu'on nommait à Rome, en certaines circonstances critiques ; son pouvoir était absolu, et fixé à une durée légale de six mois ; mais d'ordinaire le dictateur abdiquait avant ce terme quand le danger était passé.

این واژه نامه سپس معنی «مدرن» (بخوانید سده نوزدهمی) دیکتاتور را چنین بیان می کند: «[دیکتاتور] در عصر مدرن نامی است که به برخی از رؤسای دولت ها داده می شود که موقتاً همه قدرت ها را در دست می گیرند» (تأکید از ما است.)

Dans les temps modernes, nom donné à quelques chefs qui réunissent temporairement tous les pouvoirs en leurs mains.

هال درپیر Hal Draper، مارکسیست آمریکائی در مقاله دیکتاتوری پرولتاریا نزد مارکس و انگلس (۱۹۸۷) می نویسد:

«واقعیت کلیدی ای که تاریخ این کلمه را دچار گرفتاری و اشکال کرد چنین است: در نیمه سده نوزدهم، کلمه قدیمی «دیکتاتوری» هنوز همان معنایی را داشت که قرن ها پیش، از آن کلمه فهمیده می شد و در این معنی، دیکتاتوری مرادف استبداد، ستمکاری، حکومت مطلقه و خودکامگی نبود و مهم تر از همه اینکه نقطه مقابل دموکراسی به شمار نمی رفت» و می افزاید:

«دیکتاتوری در همه زبان ها (فرانسوی، آلمانی و غیره) ارجاعی بود به کلمه «دیکتاتور» در جمهوری روم»، نهاد مهمی که سیصد سال دوام آورد و اثر خود

بلانکیست ها همین درک را از دیکتاتوری انقلابی داشتند. از دید آنها دیکتاتوری انقلابی ای که پس از انقلاب لازم بود دیکتاتوری حزب یا گروهی بود که انقلاب کرده است و ناگزیر دیکتاتوری اقلیت بود. انگلس در «برنامه کمونارهای بلانکیست پناهنده» می نویسد: «از این فرض بلانکی که هر انقلابی می تواند از ضربه یک گروه انقلابی کوچک به وجود آید خود به خود ضرورت استقرار یک دیکتاتوری پس از پیروزی ماجرا نتیجه می شود و این البته نه دیکتاتوری کل طبقه انقلابی، یعنی پرولتاریا، بلکه دیکتاتوری اقلیت کوچکی است که انقلاب کرده و خود را از پیش زیر دیکتاتوری یک یا چند فرد سازمان داده است.

پس می بینیم که بلانکی انقلابی نسل پیشین است.» دیکتاتوری نزد مارکس و انگلس نه به معنی دیکتاتوری یک فرد است و نه دیکتاتوری گروه یا حزب و نه دیکتاتوری اقلیت. مهم ترین ویژگی های دیکتاتوری پرولتاریا از دید مارکس و انگلس چنین اند:

- دیکتاتوری پرولتاریا به معنی حکومت یا فرمانروائی طبقه کارگر است. مارکس بارها و بارها دیکتاتوری پرولتاریا را مرادف با سلطه طبقاتی پرولتاریا به کار برده است (مقاله هال در پیر که بالاتر بدان اشاره کردیم حاوی نقل قول های متعددی از مارکس و انگلس مبنی بر مرادف بودن دیکتاتوری پرولتاریا با دولت طبقه کارگر و سلطه طبقاتی پرولتاریا است.) مارکس در نقد برنامه گوتا می نویسد: «بین جامعه سرمایه داری و جامعه کمونیستی دوره ای از تحول انقلابی اولی به دومی وجود دارد. متناظر این تحول یک دوره گذار سیاسی هست که دولت

آن نمی تواند چیزی جز دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا باشد.» (تأکید از مارکس است)

- دیکتاتوری پرولتاریا به معنی وسیع ترین دموکراسی برای طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان است (یعنی همه کسانی که زندگی شان متکی بر کار خودشان است و نه استثمار دیگری). مارکس و انگلس در مانیفست حزب کمونیست، نخستین گام انقلاب کارگری را تسخیر قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر می دانند که از دید آنها مرادف به دست آوردن دموکراسی است. در این زمینه شیوه برخورد مارکسیستی به دهقانان خرد (که می توان آن را به دیگر تولید کنندگان خرد تعمیم داد) آموزنده است.

- دیکتاتوری پرولتاریا ابزار سرکوب مقاومت طبقات استثمارگر یا بقایای آنها پس از انقلاب کارگری است.

باکونین در کتاب «دولت گرائی و آنارشی» (۱۸۷۴) می نویسد: «ما قبلا مخالفت خود را با نظریه لاسال و مارکس بیان کرده ایم. این نظریه تأسیس دولت خلقی را که از نظر آنها چیزی جز پرولتاریای سازمان یافته به مثابه طبقه حاکم نیست، اگر نه به عنوان هدف نهائی، دست کم همچون هدفی که از نظر اهمیت درست پس از آن قرار دارد، توصیه می کند. مسأله این است که اگر پرولتاریا حاکم گردد بر چه کسانی حکومت خواهد کرد؟ این بدان معنی است که پرولتاریای دیگری باقی خواهد ماند که زیر سلطه این دولت جدید خواهد بود.» باکونین سپس می گوید آن طبقه ای که پرولتاریا بر او حکومت خواهد کرد اساسا دهقانان هستند. مارکس در



را نیز نقد می کند و می نویسد: برگزیدگانی که قرار است در حکومت مورد نظر مارکسیست ها قدرت را در دست داشته باشند سوسیالیست های معتقد، پرشور و فاضل هستند. سپس می افزاید: «سوسیالیست های فاضل و سوسیالیسم علمی که پیوسته در آثار و گفته های لاسالی ها و مارکسیست ها یافت می شوند خود بیانگر این اند که به اصطلاح دولت خلقی چیز دیگری جز همان حکومت مستبدانه بر مردم از سوی یک اشرافیت جدید و بسیار کوچک از دانشمندان واقعی یا ادعائی نیست. مردم، دانشمند نیستند و این بدان معنی است که حکومت توجهی به آنها نخواهد داشت. آنها همه مردم را در گله حکومت شوندگان جای خواهند داد. آزادی زیبایی است!

مارکسیست ها این تناقض را حس می کنند چون می دانند که حکومت فضلا (چه رؤیا پردازی هائی! - پرانتز از مارکس است) سرکوب کننده ترن، منفورترین بی ارزش ترین حکومت ها در جهان، و به رغم شکل دموکراتیک آن یک دیکتاتوری واقعی است، خود را با این فکر که این دیکتاتوری موقت و کوتاه مدت است تسلی می دهند.»

مارکس در برخورد به این ارزیابی باکونین، ضمن آنکه تأکید می ورزد که هرگز اصطلاح حکومت فضلا یا حکومت عالمان را به کار نبرده است، می گوید سوسیالیسم علمی تنها در تقابل با سوسیالیسم تخیلی به کار برده شده است. همچنین چند سطر پائین تر با رد اصطلاح «دولت خلقی» لاسالی ها و غلط دانستن این اصطلاح و مابینت آن با مانیفست کمونیست، درباره خصلت گذارای

برخورد به درک باکونین از دولت کارگری می نویسد:

«نه، این بدان معنی است که تا زمانی که طبقات دیگر، به ویژه طبقه سرمایه دار وجود دارند، و تا هنگامی که پرولتاریا با سرمایه داران مبارزه می کند (زیرا هنگامی که پرولتاریا به قدرت برسد دشمنان او و سازمان جامعه کهن هنوز از بین نرفته اند) باید وسایل قهر آمیز، یعنی وسایل حکومتی، به کار گیرد. [یعنی] اگر خود او هنوز یک طبقه است و اگر شرایط اقتصادی ای که از آنها مبارزه طبقاتی و وجود طبقات ناشی می شوند هنوز ناپدید نگشته اند و باید به شکل قهر آمیز یا از سر راه برداشته شوند یا تحول یابند، این روند تحول باید با قهر تسریع شود.»

مارکس دوباره از باکونین چنین نقل می کند: «مثلا توده های دهقانی، خیل دهقانان، چنانکه همه می دانند، از نظر مساعد مارکسیست ها بهره مند نیستند و چون در پائین ترین سطح فرهنگی قرار دارند باید زیر حکومت کارگران کارخانه قرار گیرند.» و مارکس این تز او را با توضیح شیوه برخوردی که پرولتاریای انقلابی با دهقانان خرد باید داشته باشد، شیوه ای مبتنی بر عدم خصومت، کمک برای بهبود سریع زندگی دهقانان و گذار داوطلبانه شان به تولید تعاونی و اشتراکی، این نقد باکونین را رد می کند.

- دیکتاتوری پرولتاریا حکومت نخبگان نیست: باکونین در کتاب «دولت گرائی و آنارشی» ضمن رد هرگونه دولت و حکومت، چه استبدادی و چه دموکراتیک و انتخابی، برخورد مارکسیستی در مورد دولت کارگری

ترجمه فرانسوی گفته شده «و آنگاه طبیعتاً به خواب می رود *entre alors naturellement en sommeil*» که به اصل آلمانی نزدیک تر است. عین کلمات انگلس چنین است: *und schläft dann von selbst ein*. دیده می شود که انگلس فعل *schlafen* به معنی خوابیدن یا استراحت کردن را به کار می برد.

به نظر ما ضرورت دقت ترجمه در این زمینه تنها ناشی از ملاحظات ادبی و فن ترجمه نیست، بلکه اساساً به خاطر اهمیت نظری و سیاسی مسأله است. اینکه بگوئیم در جامعه سوسیالیستی دخالت دولتی در روابط اجتماعی به تدریج «متوقف می شود» با اینکه بگوئیم این دخالت «به خواب می رود» معنی یکسانی ندارد. اگر بگوئیم متوقف می شود یا از میان می رود به این معنی است که دیگر باز نمی گردد و احیا نمی شود در حالی که اگر بگوئیم به خواب می رود امکان بازگشت و احیا و حتی تشدید آن را منتفی نکرده ایم! تجربه انقلابات کارگری و تقویت دخالت دولتی و دولت گرایی در اثر انحرافات و غلبه آنها - که یکی از عوامل مهمی است که زمینه را برای درجا زدن در سرمایه داری دولتی و بازگشت به سرمایه داری خصوصی افسار گسیخته فراهم می کند - نشان می دهد که حتی با به وجود آمدن زمینه های مادی عدم دخالت دولتی در روابط اجتماعی، امکان از سر گرفته شدن این دخالت خود به خود از بین نمی رود. بنابراین در بهترین حالت این دخالت «به خواب می رود» و برای از بین رفتن کامل آن، از بین رفتن یا پژمرده شدن کل نهاد دولتی ضرورت دارد که خود مستلزم پیشروی انقلاب های کارگری در سطح یک کشور (از جمله از طریق انقلاب های فرهنگی) و در سطح بین المللی و

دیکتاتوری پرولتاریا می گوید: «نه آقای عزیز! سلطه طبقاتی کارگران بر قشرهای یاغی دنیای کهن تنها تا هنگامی که مبنای اقتصادی وجود طبقات هنوز منهدم نشده وجود خواهد داشت.» باکونین که در پی تناقض یابی در اصطلاح و مفهوم دولت خلقی (که آن را به غلط به مارکسیست ها نسبت می دهد) و اثبات تز آنارشستی انحلال فوری دولت است به اعتراض می پرسد: «اگر دولت آنها واقعا خلقی است چرا آن را الغا می کنند و اگر انهدام آن برای آزادی واقعی مردم ضروری است چرا جرأت می کنند آن را خلقی بنامند؟» مارکس در برخورد به این اعتراض باکونین و برای توضیح شرایطی که هنوز دولت ضروری است و شرایطی که این نهاد دیگر کهنه می شود می نویسد: «جدا از اصرار ملال آور نشریه فولکشتمت [بر اصطلاح دولت خلقی] که مزخرف و برخلاف مانیفست کمونیست و غیره است، معنی موقت بودن [دولت کارگری] فقط این است: از آنجا که پرولتاریا برای برانداختن جامعه کهن بر پایه همین جامعه عمل می کند، و نیز چون هنوز در اشکال سیاسی ای حرکت می کند که کمابیش به این جامعه تعلق دارند، او هنوز در این مبارزه به تشکل نهائی خود نرسیده است و از وسایلی برای آزادی خود استفاده می کند که پس از آزادیش کهنه می شوند. آقای باکونین از این امر چنین نتیجه می گیرد که بهتر است اصلاً هیچ کاری نکرد ... و فقط منتظر انحلال عمومی یعنی روز قیامت ماند.» (یادداشت مترجم فارسی)

(۲) در ترجمه انگلیسی آمده: و سپس خود به خود متوقف می گردد. *and then ceases of itself.*

آورند کارهای عمومی را انجام دهند. از این رو تا طبقات هست دولت نمی تواند به طور کلی از روابط اجتماعی غایب باشد، اما می تواند و باید، پس از سرنگونی سرمایه داران و زمینداران و استقرار قدرت کارگری، و نیز با تکامل نیروهای مولد و افزایش سطح فرهنگ عمومی و به ویژه آگاهی و سازمان یابی طبقه کارگر، دخالت خود را در زندگی مردم و در روابط اجتماعی کمتر و کمتر کند.» (یادداشت مترجم فارسی)

(۳) ترجمه فرانسوی چنین است: وظیفه ما در قبال دهقان خرد، در درجه نخست، عبارت است از فراهم کردن گذار مالکیت و بهره برداری فردی او به بهره برداری تعاونی، نه از طریق اجبار، بلکه از راه اقناع او با ارائه نمونه ها و با قرار دادن همیاری [مساعدت] جامعه در اختیار او. (یادداشت مترجم فارسی)

(۴) مارکس در «نظری کلی بر کتاب 'دولت گرایی و آنارشی باکونین'»، تصویر واژگونه ای را که باکونین از شیوه برخورد مارکسیستی به دهقانان خرد در جامعه سرمایه داری ارائه می داد نقل می کند و سپس دیدگاه خود را توضیح می دهد. برخورد باکونین چنین است:

«مثلا توده های دهقانی، خیل دهقانان، چنانکه همه می دانند، از نظر مساعد مارکسیست ها بهره مند نیستند و چون در پائین ترین سطح فرهنگی قرار دارند باید زیر حکومت کارگران کارخانه قرار گیرند.»

توضیح مارکس در این باره چنین است: «[نه]، این بدان معنی است که هر جا که دهقان به عنوان مالک خصوصی به شکل توده ای [وسیع] وجود دارد، هر جا این توده، اکثریت کمابیش چشمگیری را تشکیل می دهد، مانند کشورهای اروپای قاره ای که در آنها دهقان هنوز نابود نشده و مانند انگلستان به کارگر کشاورزی

افزایش آگاهی و هشیاری توده های کارگر و زحمتکش و شرکت و دخالت هرچه بیشتر و هر چه فعال تر توده های مردم در اداره امور خودشان و تکامل نیروهای مولد و فرهنگ و آگاهی است تا با از میان رفتن کامل طبقات و بازمانده های نظام طبقاتی، دخالت دولتی همچنان در خواب بماند و سرانجام بمیرد! اما یک جنبه دیگر مسأله نیز شایان توجه است که از زاویه دیگر نشان می دهد «به خواب رفتن» از «متوقف شدن» در این مورد مناسب تر و درست تر است و آن اینکه در تمام دوران گذار از سرمایه داری به کمونیسم، دولت کارگری یا ارگان سلطه طبقاتی پرولتاریا باید وجود داشته باشد و در تمام این دوران این ارگان باید بتواند همچون ارگان سرکوب استثمارگران یا بقایای آنها و حفاظت از کارگران و زحمتکشان عمل کند. از این رو برای حفاظت از کارگران و زحمتکشان و نهادهایشان و دفع خطرات محتمل از سوی دشمنان طبقاتی، این دخالت نمی تواند «کاملا متوقف شود». باید توجه کرد که مبارزه طبقاتی در همین «روابط اجتماعی در حوزه های مختلف» صورت می گیرد و دولت کارگری یکی از ابزارهای مبارزه طبقاتی است (هر چند تنها ابزار نیست و نباید باشد). اما این هشدار درست، نافی ضرورت کاهش مستمر دخالت دولتی در حوزه های اجتماعی و «به خواب رفتن آن نیست»، زیرا ارگان سلطه طبقاتی در دوران گذار از سرمایه داری به کمونیسم، برای اینکه واقعا دولت طبقه کارگر باشد، نباید هیچ گونه ستمی بر کارگران و دیگر زحمتکشان وارد کند و باید تا آنجا که امکان دارد در حوزه های مختلف اجتماعی کمتر دخالت نماید تا خود کارگران و توده های زحمتکش با نهادهایی که به وجود می

فعال جنبش تعاونی، خواهان آشتی طبقات و مخالف مبارزه طبقاتی. (یادداشت مترجم فارسی).

[۶] انگلس در مقاله اش درباره مارکس در *Handwörterbuch der Staatswissenschaften*, Band VI, S. 603 و برنشتاین در مقاله اش در باره مانک در چاپ یازدهم دانشنامه بریتانیکا، ۱۹۱۱، به اشتباه این تاریخ ها را ۱۸۵۳ تا ۱۸۶۰ ذکر می کنند. به مکاتبات مارکس، منتشر شده در ۱۹۱۳ نگاه کنید.]

### سه قطعه شعر

در اینجا دو قطعه شعر از اتورنه کاستیلو شاعر انقلابی گواتمالائی و یک قطعه از مجموعه سروده های انقلابی - فروردین ۱۳۷۰ می آوریم. پیش از آن توجه خوانندگان را به خلاصه ای از زندگی نامه رنه کاستیلو جلب می کنیم:

### رنه کاستیلو

اتورنه کاستیلو در ۲۵ آوریل ۱۹۳۶ در کوئت زالته نانگو (گواتمالا) در خانواده ای متوسط دیده به جهان گشود. تحصیلات ابتدائی را در زادگاهش به پایان رساند و برای تحصیلات دبیرستانی به گواتمالا سیتی رفت. از ۱۸ سالگی مقاله نویسی در مجلات جوانان را آغاز کرد. او در انجمن های دانشجویی فعالیت داشت و صدر انجمن جوانان و فعال حزب کار گواتمالا شد. پس از سرنگونی حکومت گواتمالا در اثر کودتائی به رهبری سی. آی. ای (CIA) در سال ۱۹۵۴، رنه کاستیلو و شماری از روشنفکران مبارز به ال سالوادور رفتند. او در آنجا به عنوان کارگر نقاش

تبدیل نگشته است یکی از حالات زیر رخ خواهد داد: یا دهقان، مانع انقلاب، هر انقلاب کارگری، خواهد شد و آن را به شکست خواهد کشاند، همان گونه که در فرانسه این کار را کرد، یا پرولتاریا (زیرا دهقان مالک پرولتر نیست و حتی اگر شرایط [زندگی] او پرولتری باشند خود را پرولتر نمی داند) به عنوان حکومت باید اقداماتی به عمل آورد که در آن دهقانان به سرعت بهبود سریع وضعیت خود را ببینند و به انقلاب جلب شوند، اقداماتی که دست کم امکان تسهیل گذار از مالکیت خصوصی زمین به مالکیت اشتراکی را فراهم سازند، به طوری که دهقانان براساس توافق خود و به دلایل اقتصادی، اشتراکی شدن زمین را بپذیرند. پرولتاریا نباید بر سر دهقان بزند مثلا با اعلام لغو حق ارث یا الغای مالکیت او. الغای مالکیت هنگامی ممکن است که کشاورز سرمایه دار بهره بردار از زمین، دهقان را بیرون انداخته باشد، و یا در جایی که کشتگر حقیقی، مانند کارگر شهری، کارگر مزدی و پرولتر حقیقی است و بنابراین مستقیما و نه به طور غیر مستقیم با کارگر شهری منافع مشترک دارد. با این همه، مالکیت خرد بر زمین، یا توسعه زمین دهقانان صرفا از طریق الحاق زمین های املاک بزرگ به دهقانان، که مضمون مبارزه انقلابی باکونین است نباید تقویت گردد.» (یادداشت مترجم فارسی)

(۵) جورج جیکوب هولی اوک George Jacob Holyoake (۱۸۱۷-۱۹۰۶)، فلزکار اهل بیرمنگام، اصلاح طلب و میانه رو، طرفدار جنبش تعاونی رابرت اوئن، طرفدار رادیکال جدائی دین از دولت، فعال و بنیان گذار جمعیت های مروج سکولاریسم (مبدع اصطلاح سکولاریسم)، روزنامه نگار، طرفدار جامعه شناسی و فلسفه پوزیتیویستی آگوست کنت، فعال جناح میانه رو جنبش چارتریستی، فعال جنبش اتحادیه ای،

دوباره به تبعید رفت. سفرهائی به الجزایر، آلمان، اتریش، مجارستان، قبرس و کوبا انجام داد. در سال ۱۹۶۶ با سازمان چریکی F.A.R به رهبری سزار مونتس پیوست و مخفیانه وارد گواتمالا گردید. در ۱۹ مارس ۱۹۶۷ در کوه سی پرا دلاس میناس با هم‌زمان دیگری دستگیر شد. او را به پایگاهی نظامی در زاکاپا بردند و پس از چهار یا پنج روز شکنجه وحشیانه، بی آنکه نام کسی را به دشمن لو داده باشد، همراه با همسرش نورا پایز و رفقای دیگرش که کارگر کشاورزی بودند زنده آتش زدند.

## انقلاب

رنه کاستیلو

ترجمه یحیی سمندر

آنهایی که نمی بینند

ما را کور می نامند

اما تو به ما آموختی

که ببینیم

رنگ زمان های آینده را.

آنهایی که نمی شنوند

ما را کور می نامند

اما تو به ما آموختی

که همه جا گوش کنیم

ساختمانی، نگهبان شب کار و فروشنده کتاب کار کرد. هم‌زمان به مطالعه و فعالیت ادبی و فرهنگی در ارتباط با فعالان و روشنفکران گواتمالائی و ال سالوادوری روی آورد و در نشریه ای به نام «روزنامه لاتینی» نوشته هائی به چاپ رساند. او همچنین به دانشگاه رفت و در رشته حقوق نام نویسی کرد و انجمن ادبی دانشگاه را به وجود آورد. در سال های ۱۹۵۵ و ۱۹۵۶ برنده جایزه های ادبی شد.

در سال ۱۹۵۷ پس از مرگ دیکتاتور آرماس به گواتمالا برگشت و به فعالیت ادبی و فکری و تحصیل در رشته حقوق و علوم اجتماعی در دانشگاه سان کارلوس مشغول شد. در سال های ۱۹۵۷ تا ۱۹۵۹ شعرهائی از او در نشریات دانشجویی منتشر شد. در سال ۱۹۵۹ به عنوان بهترین دانشجو بررسی برای تحصیل در ادبیات در دانشگاه لایبزیگ دریافت کرد اما در آنجا تغییر رشته داد و به تحصیلات سینمایی پرداخت. در رشته سینما شاگرد یورویس ایونس Jorvis Ivens سینماگر معروف هلندی بود. (ایونس سینماگری متعهد که فیلم های زیادی درباره جنبش های انقلابی و کارگری در سراسر جهان ساخته بود و در آن زمان در جمهوری دموکراتیک آلمان به سر می برد. ایونس همچنین علاقه داشت درباره جنبش های انقلابی آمریکای لاتین فیلم بسازد). رنه کاستیلو در اروپا، آسیا و آفریقا سفرهائی کرد. در سال ۱۹۶۴ به گواتمالا برگشت تا در فعالیت های سیاسی حزب کارگران شرکت کند. او همچنین به فعالیت هائی در زمینه تئاتر تجربی روی آورد و در همکاری با انجمن های دانشجویی سرودها، اشعار و مقالاتی منتشر کرد. همچنین به خاطر فعالیت مخفیانه مرتبط با گروه های مسلح، رژیم پرالتا آزوردیا او را به زندان انداخت. در سال ۱۹۶۵ رنه کاستیلو از گواتمالا اخراج شد و

نژاد پرستان	صدای سبکبال
ما را ضد بشر می نامند	مهر انسانی را.
اما ما، همراه با تو	ترسویان ما را ترسو می نامند
نفرت را	اما ما، همراه با تو
در شهر آغوش ها	با سایه ها می رزمیم
به گور جهانی اش	و چهره شان را دگرگون می کنیم.
خواهیم سپرد.	جانیان ما را جانی می نامند
ما را خیلی چیزها می نامند	اما، ما همراه با تو
و آنهایی که این چیزها را بر زبان می آورند	امید را دوباره جان می بخشیم
از آنجا که کودن اند	و به جنایت،
فراموش می کنند	فحشا
که فردا	و گرسنگی
نوادگانشان	پایان می دهیم.
نام اختر افشان ترا	و چشمان،
ای انقلاب	صدا،
با شادی بی کران	گوش
دوست خواهند داشت.	و روح خود را
***	در قلب انسانیت می نهیم.

## روشنفکران سیاست گریز

رنه کاستیلو

ترجمه یحیی سمندر

یک روز

روشنفکران سیاست گریز سرزمین من

از سوی ساده ترین مردم مان

بازخواست خواهند شد.

مردم از آنان خواهند پرسید:

شما چه کردید

آن زمان که ملت تان خاموش می شد

آرام آرام

همچون شعله عزیزی

کوچک و تنها.

هیچ کس، چیزی از آنان

در باب رخت و پوشش شان

و چرت های طولانی پس از ناهارشان

نخواهد پرسید

هیچ کس میل نخواهد داشت

در زمینه مبارزات سترون شان

با «ایده هیچ»، چیزی بدانند!

برای هیچ کس

تحصیلات عالی شان در رشته مالی

اهمیتی نخواهد داشت.

از ایشان

درباب اسطوره شناسی یونان سئوالی نخواهد شد

یا از خود حال به هم خوردگی شان

هنگامی که یکی شان

راه مردن پیش می گیرد

با مرگی جیونانه.

از آنان چیزی

درباره توجیهات پوچشان

که در سایه دروغ کامل زاده شده اند،

پرسیده نخواهد شد.

در آن روز

مردمان ساده پیش خواهند آمد:

آنان که در شعرها و کتاب های روشنفکران سیاست

گریز هیچ جایی نداشتند،

اما هر روز به هنگام توزیع نان و شیر روشنفکران

و گرده و تخم مرغ هایشان حاضر بودند

آنان که لباس هایشان را رفو می کردند

آنان که اتوموبیل های روشنفکران را می راندند

آنان که نگهبان سگ ها و باغ هایشان بودند

آنها که برایشان کار می کردند،

و ازایشان خواهند پرسید:

شما ها چه کردید آن دم که بی چیزان



رنج می کشیدند

و طراوت و زندگی شان می سوخت؟

روشنفکران سیاست گریز سرزمین کوچک من!

شما را آن روز توان پاسخگوئی نخواهد بود!

لاشخور سکوت

دل و روده تان را خواهد بلعید.

نکبت و بدبختی

روحتان را نیش خواهد زد

و شما در ننگتان،

لال خواهید ماند.

\*\*\*

### رویشی دگر!

برگرفته از مجموعه سروده های انقلابی –

فروردین ۱۳۷۰

آماس سینه هایش

در عطش زایشی نوین،

پرواز رویش

بر فراز پیکرش –

این چنین:

با خاطر گل داده عزیزان

به جشن رویش دوباره می رود:

این زمین!

به لب سرود رهایی

به تن غریو خروش

پاک و هماره پرتوان،

در آستان زایشی دگر

به خود می خواند:

از هر کران خونیش

یاد هزار عزیز خفته را،

در رویش نوین!

\*\*\*